

Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

Analysis of the Foundations of Compensation for Non-Pecuniary Damages in Iranian Law

1. Davoud Ebadi*: Master of Private Law, Law Department, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
Email: Ebadi40304@gmail.com (Corresponding Author)

ABSTRACT

Compensation for non-pecuniary damages in Iranian law, contrary to certain restrictive interpretations, is neither an unfounded institution nor a merely moral concept; rather, it is supported by substantial jurisprudential, legal, and rational foundations. From a jurisprudential perspective, principles such as the rule of no harm (*La Darar*), destruction (*Itlaf*), causation (*Tasbib*), deception (*Ghorur*), negation of hardship and distress, the principle that the blood of a Muslim shall not be rendered futile, the maxim “he who enjoys the benefit must bear the burden,” the practice of rational persons, and human dignity possess the capacity to protect non-financial human rights, including honor, reputation, social standing, psychological tranquility, and personal identity. Although some of these principles appear, at first glance, to concern financial or bodily injuries, their underlying rationale—namely the prohibition of causing harm, prevention of rights violations, protection of rationally recognized values, and the obligation of the wrongdoer to provide compensation—is not confined to material property. From both rational and jurisprudential perspectives, human personality, social dignity, and psychological well-being are values worthy of legal protection, and interference with them may give rise to liability and legal responsibility. From a statutory perspective, the Iranian legal system has explicitly recognized non-pecuniary damages. Article 171 of the Constitution of the Islamic Republic of Iran expressly refers to “material or non-material damage” and imposes an obligation to restore reputation, thereby constituting the most significant constitutional basis for such compensation. Article 22 of the Constitution further protects the dignity, life, property, rights, residence, and occupation of individuals from unlawful interference. At the level of ordinary legislation, the Civil Liability Act of 1960, particularly Articles 1, 2, 8, 9, and 10, recognizes the right to claim and recover non-pecuniary damages and even provides for non-monetary remedies such as apologies and the publication of judicial decisions in newspapers. Furthermore, Article 14 of the Criminal Procedure Code permits claims for moral damages resulting from criminal acts. Consequently, the principal issue in Iranian law is not the compensability of non-pecuniary damages as such, but rather the manner of proving such damages, assessing them, determining appropriate standards of compensation, and developing a coherent judicial practice in this field.

Keywords: *Non-Pecuniary Damages, Civil Liability, Compensation for Damages, Constitution, Civil Liability Act, Rule of No Harm (La Darar).*

How to cite: Ebadi, D. (2023). Analysis of the Foundations of Compensation for Non-Pecuniary Damages in Iranian Law. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 5(4), 301-329.

© 2023 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 16 December 2023
Revise Date: 28 January 2024
Accept Date: 05 February 2024
Publish Date: 10 March 2024



پژوهش‌هاک تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

تحلیل مبانی جبران خسارت معنوی در حقوق ایران

۱. داود عبادی*: کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، گروه حقوق، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. پست الکترونیک: Ebadi40304@gmail.com (نویسنده مسئول)

چکیده

جبران خسارت معنوی در حقوق ایران، برخلاف برخی برداشت‌های محدودکننده، نهادی بی‌منا یا صرفاً اخلاقی نیست، بلکه از پشتوانه‌های فقهی، قانونی و عقلایی قابل توجهی برخوردار است. از منظر فقهی، قواعدی چون لاضرر، اتلاف، تسبیب، غرور، نفی عسر و حرج، لایبطل دم امرء مسلم، من له الغنم فعلیه الغرم، بنای عقلا و کرامت انسانی ظرفیت آن را دارند که از حقوق غیرمالی انسان، از جمله حیثیت، آبرو، اعتبار اجتماعی، آرامش روانی و شخصیت فردی حمایت کنند. هرچند برخی از این قواعد در ظاهر ناظر به ضررهای مالی یا بدنی اند، اما ملاک و مناط آن‌ها، یعنی منع اضرار، جلوگیری از تضییع حق، حمایت از ارزش‌های عقلایی و الزام عامل زیان به جبران، اختصاصی به مال مادی ندارد. در نگاه عقلایی و فقهی، شخصیت انسان، حیثیت اجتماعی و آرامش روحی او نیز از ارزش‌های قابل حمایت‌اند و تعرض به آن‌ها می‌تواند منشأ ضمان و مسئولیت باشد. از منظر قانونی نیز نظام حقوقی ایران، خسارت معنوی را به‌صراحت پذیرفته است. اصل ۱۷۱ قانون اساسی با تصریح به «ضرر مادی یا معنوی» و الزام به اعاده حیثیت، مهم‌ترین مبنای قانون اساسی در این زمینه است. اصل ۲۲ قانون اساسی نیز حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص را از تعرض مصون می‌داند. در سطح قوانین عادی، قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ به‌ویژه در مواد ۱، ۲، ۸، ۹ و ۱۰، امکان مطالبه و جبران خسارت معنوی را شناسایی کرده و حتی روش‌های غیرمالی جبران مانند عذرخواهی و درج حکم در جراید را پیش‌بینی نموده است. همچنین ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مطالبه ضرر و زیان معنوی ناشی از جرم را تجویز کرده است. بنابراین، مسئله اصلی در حقوق ایران، اصل قابلیت جبران خسارت معنوی نیست، بلکه چگونگی اثبات، ارزیابی، تعیین معیارهای جبران و ایجاد رویه قضایی منسجم در این زمینه است.

واژگان کلیدی: خسارت معنوی، مسئولیت مدنی، جبران خسارت، قانون اساسی، قانون مسئولیت مدنی، قاعده لاضرر.

نحوه استناددهی: عبادی، داود. (۱۴۰۲). تحلیل مبانی جبران خسارت معنوی در حقوق ایران. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۵(۴)، ۳۲۹-۳۰۱.

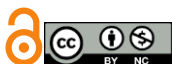
© ۱۴۰۲ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۵ آذر ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۸ بهمن ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۶ بهمن ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۲۰ اسفند ۱۴۰۲



خسارت معنوی از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین اقسام زیان در نظام مسئولیت مدنی است؛ زیرا برخلاف خسارت مادی که معمولاً به دارایی، منافع اقتصادی یا اموال شخص مربوط می‌شود، ناظر به جنبه‌های غیرمالی شخصیت انسان است. این نوع خسارت ممکن است در قالب لطمه به حیثیت، آبرو، اعتبار اجتماعی، شهرت حرفه‌ای، عواطف، آرامش روانی، حریم خصوصی و کرامت انسانی ظاهر شود. هرچند آثار خسارت معنوی غالباً نامحسوس و شخصی است و به‌آسانی با معیارهای مالی قابل اندازه‌گیری نیست، اما این امر به معنای واقعی نبودن آن نیست؛ زیرا رنج روحی، تحقیر اجتماعی یا تخریب اعتبار فرد می‌تواند گاه آثاری عمیق‌تر و ماندگارتر از بسیاری زیان‌های مادی بر جای گذارد. از این رو، بررسی مبانی جبران خسارت معنوی در حقوق ایران اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا نشان می‌دهد نظام حقوقی تا چه اندازه از ابعاد غیرمالی شخصیت انسان حمایت می‌کند.

در حقوق ایران، اصل جبران خسارت معنوی به‌صورت پراکنده اما روشن در منابع مختلف قانونی پذیرفته شده است. اصل ۱۷۱ قانون اساسی در مورد ورود ضرر مادی یا معنوی ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی، به‌صراحت از جبران خسارت و اعاده حیثیت سخن گفته و اصل ۲۲ قانون اساسی نیز حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص را از تعرض مصون دانسته است. افزون بر این، قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹، به‌ویژه در مواد ۱، ۸ و ۱۰، لطمه به حیثیت، اعتبار، آزادی و سایر حقوق اشخاص را قابل جبران می‌داند. همچنین در مقررات آیین دادرسی کیفری، مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم، اعم از مادی و معنوی، پیش‌بینی شده است. با وجود این، شناسایی قانونی خسارت معنوی به‌تنهایی کافی نیست؛ زیرا در عمل، همچنان درباره مفهوم، قلمرو، شیوه اثبات، نحوه تقویم و حدود اختیار دادگاه ابهاماتی وجود دارد.

یکی از مسائل اساسی در این زمینه، تعیین مبانی مسئولیت نسبت به زیانی است که ماهیتی غیرمالی دارد. در خسارت مادی، رابطه میان زیان و جبران معمولاً روشن‌تر است؛ اما در خسارت معنوی این پرسش مطرح می‌شود که آیا درد، اندوه، اضطراب، تحقیر یا خدشه به آبرو را می‌توان جبران کرد یا خیر. هرچند این نوع زیان معادل دقیق مالی ندارد، اما دشواری تقویم نباید مانع اصل جبران شود. جبران مالی در اینجا به معنای قیمت‌گذاری بر شخصیت انسان نیست، بلکه ابزاری برای ترمیم نسبی زیان، تسکین زیان‌دیده، اعلام مسئولیت عامل زیان و ایجاد اثر بازدارنده در برابر رفتارهای زیان‌بار است. از منظر فقهی نیز جبران خسارت معنوی بر مبانی متعددی قابل توجیه است. قاعده لاضرر از مهم‌ترین قواعدی است که می‌تواند در این زمینه مورد استناد قرار گیرد؛ زیرا ضرر در فهم عرفی و عقلایی منحصر به ضرر مالی نیست و لطمه به آبرو، حیثیت و آرامش روانی نیز نوعی ضرر به شمار می‌آید. قواعد اتلاف و تسبیب نیز هرچند در بیان سنتی بیشتر درباره اموال مطرح شده‌اند، اما با تحلیل عقلایی می‌توانند در مواردی که رفتار شخص موجب نابودی یا تضعیف اعتبار، شخصیت یا موقعیت اجتماعی دیگری می‌شود، مبانی مسئولیت قرار گیرند. همچنین حرمت اذاء و اضرار به غیر، بنای عقلا و اصل کرامت انسانی، همگی اقتضا دارند که شخصیت و حیثیت انسان به‌عنوان ارزش‌هایی مستقل و قابل حمایت شناسایی شوند.

اهمیت این بحث در شرایط کنونی دوچندان شده است؛ زیرا در جامعه امروز، رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی، پیام‌رسان‌ها و پایگاه‌های اینترنتی امکان ورود خسارت معنوی را بسیار گسترده‌تر کرده‌اند. انتشار یک خبر نادرست، تصویر خصوصی، اتهام بی‌اساس یا محتوای تحقیرآمیز می‌تواند در مدت کوتاهی حیثیت، اعتبار شغلی، روابط خانوادگی و آرامش روانی فرد را به‌شدت آسیب بزند. در چنین مواردی، صرف مجازات کیفری مرتکب غالباً برای ترمیم وضعیت زیان‌دیده کافی نیست و باید سازوکاری وجود داشته باشد که علاوه بر شناسایی مسئولیت عامل زیان، امکان اعاده حیثیت و جبران مناسب را نیز فراهم کند.

با وجود پذیرش خسارت معنوی در نظام حقوقی ایران، چالش مهم آن، نبود معیارهای روشن برای ارزیابی و تعیین میزان جبران است. دادگاه‌ها در عمل با این پرسش روبه‌رو هستند که شدت لطمه به حیثیت، میزان رنج روحی، گستره انتشار رفتار زیان‌بار و آثار روانی و اجتماعی آن را چگونه باید ارزیابی کنند. فقدان ضوابط دقیق قانونی ممکن است موجب پراکندگی آرا و تفاوت در تصمیمات قضایی شود. از این رو، عواملی مانند شدت تقصیر، عمدی یا غیرعمدی بودن رفتار، گستره انتشار زیان، موقعیت اجتماعی زیان‌دیده، آثار روانی قابل احراز و مدت استمرار خسارت می‌توانند در تعیین میزان و شیوه جبران نقش مهمی داشته باشند. همچنین جبران خسارت معنوی نباید به پرداخت پول محدود شود. هرچند جبران مالی یکی از شیوه‌های مهم ترمیم زیان است، اما در بسیاری از موارد، ماهیت خسارت معنوی اقتضا می‌کند که از روش‌های غیرمالی نیز استفاده شود. اعاده حیثیت، الزام به عذرخواهی، انتشار حکم یا تکذیبیه، حذف محتوای زیان‌بار، توقف عمل زیان‌بار و اصلاح اطلاعات نادرست از جمله شیوه‌هایی هستند که می‌توانند در کنار یا حتی مؤثرتر از پرداخت وجه نقد باشند. برای نمونه، در موردی که اعتبار شخص از طریق رسانه یا فضای مجازی تخریب شده است، انتشار حکم یا اصلاح خبر ممکن است نقش ترمیمی مؤثرتری نسبت به صرف پرداخت وجه داشته باشد.

بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که مبانی جبران خسارت معنوی در حقوق ایران چیست و نظام حقوقی ایران تا چه اندازه این نوع خسارت را پذیرفته و برای جبران آن سازوکار مؤثر ارائه کرده است. فرضیه اصلی پژوهش آن است که جبران خسارت معنوی در حقوق ایران بر مبانی فقهی، قانونی و عقلایی متعددی استوار است و اصل قابلیت جبران آن قابل دفاع و پذیرفته شده است؛ با این حال، چالش اصلی در مرحله اجرا، یعنی اثبات، تقویم، تعیین شیوه مناسب جبران و ایجاد انسجام در رویه قضایی بروز می‌کند.

روش تحقیق در این مقاله، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی است. در این روش، ابتدا مفهوم خسارت معنوی و قلمرو آن تبیین می‌شود و سپس مبانی فقهی و قانونی جبران آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. منابع اصلی پژوهش شامل قوانین و مقررات ایران، قواعد فقهی، دکترین حقوقی، نظریات مشورتی و نمونه‌هایی از رویه قضایی است. نوآوری پژوهش حاضر در آن است که جبران خسارت معنوی را صرفاً از منظر یک ماده قانونی یا یک قاعده فقهی بررسی نمی‌کند، بلکه با رویکردی تلفیقی، مبانی فقهی، حقوقی، عقلایی و قضایی آن را در کنار چالش‌های اثبات، تقویم و شیوه‌های جبران تحلیل می‌کند.

مفهوم‌شناسی و قلمرو خسارت معنوی

مفهوم‌شناسی خسارت معنوی

واژه «خسارت» در معنای لغوی، به مفهوم کاستی، نقصان، زیان و از دست رفتن منفعت یا ارزش به‌کار رفته است. در منابع لغوی عربی، «خسران» به معنای کم شدن، نقصان، هلاکت، ضلالت و زیان دانسته شده است و این معنا در استعمال فارسی نیز با مفاهیمی چون ضرر، زیان و نقصان هم‌پوشانی دارد؛ چنان‌که در منابع لغوی عربی و فارسی، خسارت به معنای کاهش یا از میان رفتن چیزی که دارای ارزش است، معرفی شده است (Moein, 1996; Zabidi, 1994). در ادبیات حقوقی نیز خسارت معمولاً به زبانی گفته می‌شود که به شخص وارد می‌گردد و نظام حقوقی، در صورت جمع بودن شرایط مسئولیت، جبران آن را بر عهده واردکننده زیان قرار می‌دهد. دکتر جعفری لنگرودی در ترمینولوژی حقوق، خسارت را از یک‌سو به معنای «مالی که باید جبران شود» و از سوی دیگر به معنای «زیان واردشده به شخص» به‌کار برده است (Jafari Langroudi, 1997). بر این اساس، خسارت مفهومی عام دارد و می‌تواند هم شامل زیان‌های مالی و اقتصادی شود و هم زیان‌هایی را دربر گیرد که به جنبه‌های غیرمالی وجود انسان، مانند حیثیت، آبرو، عواطف، احساسات و شخصیت وارد می‌شود. بنابراین،

هرجا که جان، مال، آبرو، حیثیت یا سایر متعلقات مادی و معنوی شخص دچار کاستی گردد یا از رشد و کمال متعارف آن جلوگیری شود، عرفاً می‌توان از تحقق خسارت سخن گفت.

در یک تقسیم‌بندی کلی، خسارت به دو گروه عمده مادی و معنوی تقسیم می‌شود؛ هرچند برخی حقوقدانان از نوع سومی با عنوان خسارت مختلط نیز یاد کرده‌اند (Safaei, 1976). خسارت مادی زیانی است که به دارایی، اموال، منافع اقتصادی یا حقوق مالی شخص وارد می‌شود؛ مانند سوختن خانه، تلف مال، از بین رفتن منفعت مسلم یا کاهش ارزش اقتصادی یک شیء. در مقابل، خسارت معنوی ناظر به زیان‌هایی است که به سرمایه‌های غیرمالی انسان وارد می‌گردد؛ سرمایه‌هایی مانند حیثیت، آبرو، اعتبار، شخصیت، عواطف، احساسات، آرامش روانی، آزادی و موقعیت خانوادگی یا اجتماعی. به همین جهت، ملاک تشخیص خسارت مادی از معنوی همواره محل بحث بوده است. برخی، قابلیت یا عدم قابلیت تقویم به پول را معیار تمایز دانسته‌اند؛ بدین معنا که خسارت مادی مستقیماً قابل ارزیابی مالی است، اما خسارت معنوی به‌آسانی در قالب پول سنجیده نمی‌شود. با این حال، این معیار با انتقاد روبه‌روست؛ زیرا عدم امکان یا دشواری تقویم مالی، بیشتر از آثار خسارت معنوی است نه معیار ذاتی تشخیص آن. معیار دقیق‌تر آن است که به ماهیت موضوع زیان توجه شود: اگر زیان به مال، منفعت اقتصادی یا دارایی وارد شود، خسارت مادی است؛ اما اگر به شخصیت، حیثیت، عاطفه، روان، آزادی یا سایر حقوق غیرمالی شخص لطمه وارد گردد، خسارت معنوی خواهد بود.

حقوقدانان برای تعریف خسارت معنوی تعابیر گوناگونی ارائه کرده‌اند که هرچند در الفاظ متفاوت‌اند، در مضمون به یکدیگر نزدیک هستند. دکتر جعفری لنگرودی خسارت معنوی را «ضرری» می‌داند که به عرض، شرف و حیثیت متضرر یا یکی از اقارب او وارد می‌شود؛ مانند افشای راز بیمار که موجب لطمه به حیثیت او می‌گردد، و تصریح می‌کند که این خسارت بر اساس قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ قابل مطالبه است (Jafari Langroudi, 1989). دکتر ناصر کاتوزیان نیز با اذعان به دشواری تمییز زیان معنوی از زیان مادی، آن را «صدمه به منافع عاطفی و غیرمالی» می‌داند؛ مانند درد جسمی، رنج‌های روحی، از بین رفتن آبرو، حیثیت و آزادی (Katouzian, 1991, 2007). در همین راستا، دکتر سید حسن امامی ضرر معنوی را عبارت از «صدمات روحی و کسر حیثیت و اعتبار شخص» می‌داند که در نتیجه عمل بدون مجوز قانونی دیگری حاصل شده است (Emami, 1999). دکتر صفایی نیز خسارت معنوی را زیانی می‌داند که به حیثیت، آبرو، عواطف و احساسات شخص وارد می‌شود و حتی تجاوز به حقوق غیرمالی انسان، لطمه به احساسات خانوادگی، دوستی و مذهبی و درد و رنج ناشی از حادثه را از مصادیق قابل مطالبه آن معرفی می‌کند (Safaei, 1976). بنابراین، وجه مشترک این تعاریف آن است که خسارت معنوی ناظر به زیانی است که به ابعاد غیرمالی شخصیت انسان وارد می‌شود، هرچند آثار و پیامدهای آن ممکن است در عرصه مالی و اجتماعی نیز ظاهر گردد.

با وجود تلاش حقوقدانان برای ارائه تعریف منطقی از خسارت معنوی، بسیاری از تعاریف ارائه‌شده از نظر منطقی خالی از اشکال نیستند. برخی از این تعاریف جامع نیستند؛ زیرا همه مصادیق خسارت معنوی، مانند لطمه به آزادی، حریم خصوصی، احساسات مذهبی، آرامش روانی یا حقوق شخصیت را دربر نمی‌گیرند. برخی دیگر مانع نیستند؛ زیرا مواردی را شامل می‌شوند که ممکن است در حقیقت از مصادیق خسارت مادی یا مختلط باشند. همچنین بعضی تعاریف به جای بیان ماهیت خسارت معنوی، صرفاً به ذکر چند نمونه محدود اکتفا کرده‌اند و از این جهت بیشتر جنبه تمثیلی دارند تا تعریف منطقی. برای مثال، تعریف خسارت معنوی به «کسر حیثیت و اعتبار» گرچه بخش مهمی از این نوع زیان را پوشش می‌دهد، اما صدمات روحی ناشی از مرگ نزدیکان، درد و رنج جسمانی، اضطراب روانی، نقض حریم خصوصی یا

محرومیت از لذت زندگی را به طور کامل تبیین نمی‌کند. از سوی دیگر، تعریف بسیار گسترده خسارت معنوی به «هر زیان غیرمالی» نیز نیازمند دقت است؛ زیرا باید روشن شود که مرز میان زیان معنوی، زیان مادی و زیان مختلط در کجاست. از همین رو، برخی نویسندگان کوشیده‌اند با ترکیب تعریف مفهومی و ذکر مصادیق، تصویری دقیق‌تر ارائه دهند و خسارت معنوی را شامل هرگونه زیان وارد بر شخص و شخصیت او بدانند که مستقیماً جنبه مالی ندارد؛ از جمله خسارت وارد بر روح، جسم، اعتبار، احساسات، عواطف و حقوق وابسته به شخصیت (Soltaninejad, 2015). این رویکرد از آن جهت قابل پذیرش‌تر است که هم به ماهیت غیرمالی خسارت توجه دارد و هم تحول‌پذیری مصادیق آن را نادیده نمی‌گیرد.

در حقوق ایران نیز خسارت معنوی به تدریج شناسایی و توسعه یافته است. هرچند قانون مدنی به صورت مستقل و منسجم به تعریف خسارت معنوی نپرداخته، اما قوانین دیگر آن را پذیرفته‌اند. قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹، به‌ویژه در مواد ۱، ۸ و ۱۰، از مهم‌ترین مبانی قانونی مطالبه خسارت معنوی محسوب می‌شود؛ زیرا در این قانون به لطمه به جان، سلامتی، آزادی، حیثیت، شهرت تجاری و سایر حقوق اشخاص اشاره شده و جبران زیان مادی و معنوی مورد پذیرش قرار گرفته است. در قانون آیین دادرسی کیفری سابق، بند ۲ ماده ۹ خسارت معنوی را در قالب «کسر حیثیت یا اعتبار اشخاص یا صدمات روحی» مطرح می‌کرد. در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ نیز تبصره ۱ ماده ۱۴ مقرر می‌دارد: «زیان معنوی عبارت از صدمات روحی یا هتک حیثیت و اعتبار شخصی، خانوادگی یا اجتماعی است» و دادگاه می‌تواند علاوه بر صدور حکم به جبران خسارت مالی، به رفع زیان از طرقی مانند الزام به عذرخواهی و درج حکم در جراید و امثال آن حکم کند. اهمیت این مقرر در آن است که از یک‌سو خسارت معنوی را به صدمات روحی و هتک حیثیت و اعتبار توسعه می‌دهد و از سوی دیگر، جبران آن را صرفاً به پرداخت پول محدود نمی‌سازد، بلکه روش‌های ترمیمی و غیرمالی را نیز به رسمیت می‌شناسد. بنابراین، در حقوق ایران می‌توان گفت خسارت معنوی هم از حیث نظری و هم از حیث قانونی، به‌عنوان زبانی قابل جبران پذیرفته شده است.

اقسام خسارت معنوی

اقسام خسارت معنوی را می‌توان از جهات مختلف بررسی کرد. از حیث منشأ ورود زیان، خسارت معنوی ممکن است قهری، قراردادی یا کیفری باشد. خسارت معنوی قهری زمانی تحقق می‌یابد که بدون وجود رابطه قراردادی، فعل زیان‌بار شخص موجب لطمه به حیثیت، عواطف، احساسات یا آرامش روانی دیگری شود. خسارت معنوی قراردادی در جایی مطرح می‌شود که نقض یک تعهد قراردادی افزون بر زیان مالی، موجب لطمه روحی، حیثیتی یا اعتباری به متعهدله گردد. خسارت معنوی کیفری نیز در نتیجه ارتکاب جرم پدید می‌آید؛ مانند توهین، افترا، نشر اکاذیب، هتک حرمت، افشای اسرار یا جرایمی که موجب رنج روحی و تحقیر اجتماعی زیان‌دیده می‌شوند. از حیث موضوع زیان نیز می‌توان خسارت معنوی را به خسارت وارد بر اشخاص حقیقی، اشخاص حقوقی و جمع‌های انسانی تقسیم کرد. خسارت معنوی وارد بر اشخاص حقیقی گسترده‌ترین مصادیق را دارد و شامل صدمات روحی، عاطفی، حیثیتی، خانوادگی، مذهبی، اجتماعی و شخصیتی می‌شود. اشخاص حقوقی نیز هرچند فاقد احساس و عاطفه انسانی‌اند، اما ممکن است از حیث اعتبار، شهرت تجاری، اعتماد عمومی و موقعیت اجتماعی دچار زیان معنوی شوند. افزون بر این، در مواردی ممکن است خسارت معنوی جنبه جمعی پیدا کند؛ مانند لطمه به احساسات مذهبی یا فرهنگی یک گروه، هرچند تشخیص زیان‌دیدگان و شیوه جبران آن در این موارد دشوارتر است.

از نظر موضوع و متعلق خسارت، بسیاری از حقوقدانان خسارت معنوی را به دو گروه اصلی تقسیم کرده‌اند: نخست، زیان‌های وارد بر حیثیت، آبرو، شهرت و اعتبار شخص؛ دوم، لطمه به عواطف، احساسات و آرامش روحی. دکتر کاتوزیان نیز در همین راستا از زیان‌های وارد به حیثیت و شهرت، یعنی آنچه در زبان عرف «سرمایه معنوی شخص» نامیده می‌شود، و نیز از لطمه به عواطف و تألم روحی ناشی از فقدان عزیزان یا مشاهده درد و رنج آنان یاد می‌کند (Katouzian, 2007). با این حال، برخی حقوقدانان نسبت به امکان ارزیابی و تبدیل گروه دوم به پول تردید بیشتری داشته‌اند؛ زیرا لطمه به عواطف و رنج روحی، ماهیتی عمیقاً شخصی و درونی دارد و به‌سادگی قابل سنجش عینی نیست (Katouzian, 2007). در مقابل، عبدالرزاق احمد السنهوری، حقوقدان برجسته مصری، تقسیم‌بندی گسترده‌تری ارائه کرده و خسارت معنوی را با توجه به متعلق آن در چهار دسته تحلیل می‌کند: آسیب به جسم که ممکن است موجب اندوه روانی یا زشتی چهره شود؛ آسیب به شرف، آبرو و اعتبار، مانند قذف، سب و هتک حیثیت؛ آسیب‌های عاطفی و احساسی، مانند جداسازی کودک از مادر یا لطمه به باورها و احساسات دینی؛ و سرانجام آسیب‌های ناشی از تجاوز به حقوق مسلم و قطعی اشخاص، حتی اگر زیان مادی مستقلی ایجاد نشده باشد، مانند ورود غیرمجاز به ملک دیگری برخلاف منع مالک (Atef al-Naqi, 1991). با وجود ارزش تحلیلی این تقسیم‌بندی، باید توجه داشت که سرمایه‌های معنوی انسان محدود به مصادیق سنتی نیستند و با تحول زندگی اجتماعی، مصادیق تازه‌ای مانند حریم خصوصی اطلاعاتی، هویت دیجیتال، اعتبار حرفه‌ای در فضای مجازی و امنیت روانی ناشی از داده‌های شخصی نیز قابل تصورند. از این رو، مناسب‌تر آن است که خسارت معنوی به‌صورت مفهومی و منعطف تعریف شود و در عین حال، مصادیق آن برای روشن شدن قلمرو بحث مورد توجه قرار گیرد.

مبانی فقهی و حقوقی جبران خسارت معنوی

مدل بحث در این پژوهش بر این مبنا استوار است که جبران خسارت معنوی از یک‌سو بر قواعد فقهی عام مانند لاضرر، اتلاف، تسبیب، حرمت ایذاء، بنای عقلا و کرامت انسانی تکیه دارد و از سوی دیگر، در قوانین ایران، به‌ویژه اصل ۱۷۱ و ۲۲ قانون اساسی، قانون مسئولیت مدنی و ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مورد شناسایی قرار گرفته است. بر اساس این مدل، ابتدا مفهوم و مصادیق خسارت معنوی تبیین می‌شود، سپس مبانی فقهی و حقوقی آن بررسی می‌گردد و در نهایت، شیوه‌های جبران و چالش‌های عملی آن، مانند اثبات، تقویم و تعیین معیارهای قضایی، تحلیل می‌شود.

مبانی فقهی جبران خسارت معنوی

مسئولیت مدنی در اندیشه فقهی و حقوقی اسلام بر این بنیاد استوار است که هیچ‌کس زیانی، اعم از مادی یا معنوی، نباید بدون جبران باقی بماند؛ زیرا بقای ضرر، استمرار ظلم و نقض عدالت است. خسارت معنوی، برخلاف خسارت مادی، مستقیماً به دارایی و اموال شخص لطمه نمی‌زند، بلکه متوجه شخصیت، حیثیت، آبرو، آرامش روانی، اعتبار اجتماعی، کرامت انسانی و حقوق غیرمالی اوست. از همین رو، برخی در گذشته جبران آن را دشوار می‌دانستند؛ زیرا این نوع زیان به‌آسانی قابل تقویم مالی نیست. با این حال، دشواری در ارزیابی، دلیل بر نفی اصل جبران نیست. فقه اسلامی، با تکیه بر آیات قرآن، روایات معصومان(ع)، قواعد فقهی و بنای عقلا، ظرفیت گسترده‌ای برای حمایت از حقوق معنوی اشخاص دارد. چنان‌که در منابع فقهی تصریح شده است، شناسایی حقوق معنوی افراد، حرمت تعرض به آن و مسئولیت اخروی ناشی از آسیب رساندن به جنبه‌های حیثیتی، اعتبار و منزلت اجتماعی اشخاص نزد فقها جای تردید ندارد. حتی می‌توان گفت اهتمام شریعت به حفظ آبرو، عرض، حیثیت و کرامت انسان، در بسیاری موارد بیش از اهتمام به حفظ اموال مادی است. بنابراین، جبران خسارت معنوی را باید درون منطق فقه اسلامی تحلیل کرد، نه به‌عنوان نهادی بیگانه یا صرفاً وارداتی از حقوق جدید.

قاعده لاضرر از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مبانی فقهی جبران خسارت معنوی است. قاعده مشهور «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» بر این معنا دلالت دارد که شارع مقدس هیچ ضرر ناروا و غیرمشروعی را در روابط انسانی امضا نکرده است. اگر مفهوم «ضرر» را بر اساس فهم عرفی و عقلایی تحلیل کنیم، روشن می‌شود که ضرر منحصر به کاهش دارایی یا تلف مال نیست، بلکه لطمه به حیثیت، آبرو، شخصیت، آرامش روانی و منزلت اجتماعی نیز از مصادیق آشکار ضرر است. به تعبیر برخی از فقها، ضرر عبارت است از فوت چیزی که انسان واجد آن است؛ خواه نفس باشد یا عرض یا مال یا عضوی از اعضای بدن (Najafi Khansari, 1939). همچنین فقیه معاصر دیگری ضرر را از دست دادن هر چیزی دانسته که انسان واجد آن است و از آن نفع می‌برد؛ اعم از مواهب حیات، نفس، مال یا عرض (Makarem Shirazi, 2003). بر این مبنا، آبرو و حیثیت نیز سرمایه‌هایی واقعی‌اند و از بین رفتن یا آسیب دیدن آن‌ها نوعی ضرر محسوب می‌شود. از این جهت، قاعده لاضرر به‌خوبی می‌تواند شامل خسارت معنوی شود؛ زیرا عرف جامعه، تحقیر، توهین، افشای اسرار، اتهام ناروا و تخریب شخصیت را زیان واقعی می‌داند، هرچند این زیان مستقیماً در قالب پول و مال ظاهر نشود.

یکی از مهم‌ترین مستندات قاعده لاضرر، روایت معروف سمره بن جندب است. در این روایت، سمره درختی در خانه مردی انصاری داشت و بدون اجازه برای سرکشی به درخت وارد خانه او می‌شد. مرد انصاری از او خواست هنگام ورود اجازه بگیرد، اما سمره نپذیرفت. پس از شکایت مرد انصاری نزد پیامبر اکرم (ص)، حضرت ابتدا از سمره خواستند اجازه بگیرد، سپس پیشنهادهای دیگری از جمله واگذاری درخت در برابر درختی در بهشت مطرح کردند، اما سمره همچنان امتناع کرد. سرانجام پیامبر (ص) دستور دادند درخت از ریشه کنده شود و فرمودند: «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام»؛ یعنی ضرر و زیان در اسلام وجود ندارد (Al-Hurr al-Amili, 1988; Kulayni, 1984). اهمیت این روایت در بحث خسارت معنوی بسیار زیاد است؛ زیرا زیان اصلی واردشده بر مرد انصاری، صرفاً مادی نبود. آنچه مورد تعرض قرار گرفته بود، حریم خصوصی، آرامش خانوادگی و حیثیت شخصی او و خانواده‌اش بود. بنابراین، شأن صدور قاعده لاضرر در این روایت، دست‌کم از یک جهت، ناظر به ضرر معنوی است. دستور پیامبر (ص) به قلع درخت نیز تنها مجازات سمره نبود، بلکه نوعی رفع منشأ ضرر و جلوگیری از استمرار زیان معنوی محسوب می‌شد. از این رو، می‌توان گفت یکی از روش‌های جبران خسارت معنوی در فقه، توقف منبع ضرر و از میان بردن سبب استمرار آن است؛ چنان‌که برخی فقها نیز بر این تحلیل تأکید کرده‌اند (Akhund Khorasani, 1994; Makarem Shirazi, 2003; Naeini, 2000).

البته درباره دلالت قاعده لاضرر بر ضمان و جبران خسارت، میان فقها بحث شده است. برخی معتقدند این قاعده صرفاً حکم ضرری را نفی می‌کند و مستقیماً مثبت ضمان نیست. بر اساس این دیدگاه، از «لا ضرر» فقط می‌توان نتیجه گرفت که شارع حکمی را که موجب ضرر باشد جعل نکرده است؛ اما نمی‌توان مستقیماً از آن الزام زیان‌زننده به پرداخت خسارت را استنباط کرد. با این حال، حتی اگر این دیدگاه پذیرفته شود، قاعده لاضرر همچنان در بحث خسارت معنوی نقش بنیادین دارد؛ زیرا دست‌کم مشروعیت رفتار زیان‌بار را نفی می‌کند و راه را برای استفاده از سایر قواعد ضمان، مانند اتلاف، تسبیب، غرور، بنای عقلا و حرمت ایذاء، هموار می‌سازد. افزون بر این، میان حرمت اضرار و لزوم رفع آثار ضرر، در نظر عرف ملازمه وجود دارد. وقتی شارع از اضرار نهی می‌کند، عرفاً پذیرفته نیست که پس از وقوع ضرر، زیان‌دیده بدون حمایت رها شود. به همین جهت، برخی فقها مانند فاضل تونی، «نفی ضرر» را به معنای نفی ضرر غیرمتدارک دانسته‌اند؛ یعنی ضرری که برای آن در شریعت جبرانی مقرر نشده باشد، مورد امضای شارع نیست (Fazel Tuni, 1991). بر این اساس، جمله «لا ضرر و لا ضرار» چون

نکره در سیاق نفی است، افاده عموم می‌کند و تمام مصادیق ضرر، از جمله خسارت معنوی، را دربر می‌گیرد. این تحلیل، قاعده لاضرر را از یک قاعده صرفاً سلبی به مبنایی برای ضرورت ترمیم زیان‌های ناروا تبدیل می‌کند.

آیات قرآن کریم نیز پشتوانه مهمی برای حرمت اضرار و حمایت از حقوق معنوی اشخاص فراهم می‌کنند. در آیه ۲۳۱ سوره بقره آمده است که مردان پس از طلاق نباید زنان را برای آزار و ضرر رساندن نگاه دارند: «ولا تمسکوهن ضرراً لتعتدوا». این آیه به‌صراحت از نگهداری زن به قصد اضرار نهی می‌کند و چنین رفتاری را ظلم به نفس می‌داند. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه بیان می‌کند که هدف ازدواج، تکمیل سعادت زندگی و ایجاد سکون و آرامش است و رجوع یا امساک به قصد اضرار، با فلسفه خانواده و عدالت ناسازگار است (Tabatabaei, 1995). همچنین در آیه ۶ سوره طلاق آمده است: «ولا تضاروهن لتضیقوا علیهن»؛ یعنی به زنان زیان نرسانید تا عرصه را بر آنان تنگ کنید. در تفسیر این آیه گفته شده است که مرد حق ندارد از جهت مسکن، لباس، نفقه یا شرایط زندگی، زن را در فشار و مضیقه قرار دهد (Khomeini, 1994; Tabatabaei, 1995). این آیات نشان می‌دهند که شریعت تنها از حقوق مالی حمایت نمی‌کند، بلکه آرامش، امنیت روانی، احترام و آزادی تصمیم‌گیری اشخاص را نیز به رسمیت می‌شناسد. آیه ۱۱ سوره حجرات نیز با نهی از تمسخر، عیب‌جویی و لقب‌های زشت، آشکارا از شخصیت و حرمت اجتماعی افراد حمایت می‌کند. بنابراین، قرآن کریم مبنایی روشن برای منع رفتارهایی مانند تحقیر، توهین، هتک حیثیت و آزار روانی ارائه می‌دهد؛ رفتارهایی که امروزه از مصادیق بارز خسارت معنوی‌اند.

افزون بر آیات نهی‌کننده از اضرار، برخی آیات مربوط به قصاص و دیات نیز به‌طور غیرمستقیم بر اصل صیانت از حقوق انسانی و جلوگیری از هدر رفتن حق دلالت دارند. برای نمونه، آیات ۱۷۸ و ۱۷۹ سوره بقره درباره قصاص، افزون بر بیان حکم کیفری، فلسفه‌ای اجتماعی و حمایتی دارند؛ زیرا قرآن می‌فرماید: «ولکم فی القصاص حیاة یا ولی الالباب». علامه طباطبایی در تفسیر این آیه توضیح می‌دهد که شارع از رهگذر حکم قصاص، حیات و مصلحتی برای جامعه در نظر گرفته است که خود مردم از آن غافل‌اند و اجرای این حکم به حفظ حیات و منافع عمومی می‌انجامد (Tabatabaei, 1995). این منطبق قرآنی نشان می‌دهد که احکام ضمان، قصاص و دیات صرفاً ناظر به مجازات نیستند، بلکه هدف آن‌ها حفظ حقوق انسان‌ها و جلوگیری از بی‌اثر ماندن تعدی به اشخاص است. همچنین آیاتی مانند «لا تضار والدۀ بولدها ولا مولود له بولده» در سوره بقره، آیه ۲۳۳، و آیات مربوط به قذف زنان پاکدامن در سوره نور، آیه ۲۳، بر اهمیت حیثیت، امنیت روانی و حرمت اجتماعی دلالت دارند. به‌ویژه آیات مربوط به قذف، که برای نسبت ناروا به زنان پاکدامن کیفر شدید مقرر می‌کنند، نشان‌دهنده آن است که آبرو و اعتبار اجتماعی در منطق قرآن، ارزشی مستقل و قابل حمایت دارد. بنابراین، هرچند قرآن همیشه از تعبیر «خسارت معنوی» به مفهوم اصطلاحی امروز استفاده نکرده، اما مبانی ارزشی و هنجاری لازم برای منع و جبران این‌گونه خسارت‌ها را به‌روشنی ارائه کرده است. روایات نیز در کنار آیات، جایگاه مهمی در اثبات مشروعیت جبران خسارت معنوی دارند. یکی از مهم‌ترین روایات در این زمینه، روایت طایفه جذیمه بن عامر است. پس از فتح مکه، پیامبر اکرم (ص) خالد بن ولید را برای دعوت طایفه بنی‌جذیمه به اسلام فرستادند، اما خالد برخلاف مأموریت خود و با وجود اظهار اسلام آنان، گروهی از ایشان را به قتل رساند. هنگامی که خبر این واقعه به پیامبر (ص) رسید، حضرت بسیار اندوهگین شدند و فرمودند: «اللهم انی أبرأ الیک مما صنع خالد بن الولید»؛ سپس اموال فراوانی در اختیار امیرالمؤمنین علی (ع) قرار دادند تا نزد آنان برود، خون‌بهای کشته‌شدگان و خسارات واردشده را بپردازد و آنان را راضی کند. در روایت آمده است که حضرت علی (ع) افزون بر پرداخت دیه کشته‌شدگان و جبران خسارت‌های مادی، برای ترس زنان، اضطراب کودکان و اندوه واردشده بر بازماندگان نیز مالی پرداخت کرد و حتی باقیمانده مال را به آنان داد تا از پیامبر (ص) راضی شوند؛ پیامبر (ص) نیز کار حضرت را تأیید کردند و برای ایشان دعا

فرمودند (Majlisi, 1983). این روایت از جهات گوناگون برای جبران خسارت معنوی مهم است؛ زیرا در آن، ترس، اندوه، اضطراب و رنج روانی بازماندگان به عنوان اموری قابل ترمیم مورد توجه قرار گرفته‌اند. همچنین این روایت نشان می‌دهد که پرداخت مال می‌تواند یکی از شیوه‌های جبران خسارت معنوی باشد؛ هرچند همیشه تنها روش یا کامل‌ترین روش جبران نیست.

قاعده اتلاف

قاعده اتلاف از قواعد مشهور و بنیادین فقهی در باب ضمان و مسئولیت مدنی است و معمولاً با عبارت «من أتلف مال الغير فهو له ضامن» بیان می‌شود؛ یعنی هر کس مال دیگری را تلف کند، ضامن جبران آن است. در نگاه نخست، ممکن است چنین تصور شود که قلمرو این قاعده تنها اموال مادی و عینی را دربرمی‌گیرد؛ مانند از بین بردن خانه، خودرو، کالا، حیوان، محصول یا هر شیء دارای ارزش اقتصادی. بر اساس این برداشت سنتی و مضیق، چون خسارت معنوی به صورت مستقیم به مال خارجی و محسوس تعلق نمی‌گیرد، نمی‌توان آن را مشمول قاعده اتلاف دانست. اما این برداشت، تمام ظرفیت قاعده اتلاف را نشان نمی‌دهد؛ زیرا در فقه و حقوق، ملاک ضمان صرفاً نابودی جسم مادی نیست، بلکه از بین بردن یک حق، منفعت یا ارزش عقلایی متعلق به دیگری نیز می‌تواند موجب مسئولیت شود. بنابراین، اگرچه تعبیر مشهور قاعده از «مال» سخن می‌گوید، اما تحلیل عمیق‌تر آن نشان می‌دهد که مناط اصلی ضمان، نابود کردن چیزی است که در نظر عرف و عقلای جامعه برای شخص ارزشمند و قابل حمایت باشد.

بر این اساس، باید پرسید آیا حیثیت، آبرو، اعتبار اجتماعی، شخصیت، آرامش روانی و منزلت انسانی، در نگاه عرف عقلایی، ارزش محسوب می‌شوند یا خیر؟ پاسخ روشن است. در جامعه انسانی، آبرو و حیثیت اشخاص از مهم‌ترین سرمایه‌های آنان است؛ گاه شخص حاضر است خسارت مالی سنگینی را تحمل کند، اما اعتبار، شخصیت و نام نیک او آسیب نبیند. به همین جهت، اگر کسی با نشر اکاذیب، افتراء، تهمت، افشای اسرار، تحقیر عمومی، هتک حرمت یا انتشار تصاویر و مطالب خلاف واقع، شخصیت اجتماعی دیگری را تخریب کند، در واقع سرمایه‌ای غیرمادی اما بسیار ارزشمند را از بین برده است. این سرمایه ممکن است ماهیت مادی نداشته باشد، اما آثار آن در زندگی شخص کاملاً واقعی و ملموس است. برای نمونه، شخصی که در اثر اتهام ناروا اعتبار شغلی خود را از دست می‌دهد، یا فردی که به سبب هتک حیثیت دچار انزوای اجتماعی، اضطراب، افسردگی یا فروپاشی روابط خانوادگی می‌شود، متحمل زبانی حقیقی شده است. چنین زبانی هرچند در قالب تلف یک شیء مادی ظاهر نمی‌شود، اما از حیث نتیجه، نوعی نابودی یا کاهش ارزش متعلق به شخص است.

از این منظر، قاعده اتلاف را نباید صرفاً به تلف اموال عینی محدود کرد، بلکه باید آن را بر اساس ملاک و فلسفه آن فهمید. فلسفه قاعده اتلاف آن است که هیچ‌کس حق ندارد ارزش متعلق به دیگری را نابود کند و اگر چنین کرد، باید آثار زیان‌بار رفتار خود را جبران نماید. اگر این فلسفه پذیرفته شود، تفاوتی نمی‌کند که ارزش تلف‌شده، مالی و مادی باشد یا غیرمالی و معنوی؛ مهم آن است که آن ارزش در نظر عرف، عقل و نظام حقوقی قابل احترام و حمایت باشد. شخصیت، حیثیت و اعتبار اجتماعی انسان نیز از همین سنخ‌اند. حتی می‌توان گفت برخی از این ارزش‌ها از مال مهم‌ترند؛ زیرا مال از دست‌رفته در بسیاری موارد قابل بازگشت است، اما آبروی از دست‌رفته یا شخصیت تخریب‌شده گاه به دشواری ترمیم می‌شود. بنابراین، قاعده اتلاف با تفسیر موسع و عقلایی می‌تواند مبنایی برای جبران خسارت معنوی باشد، به‌ویژه در مواردی که رفتار زیان‌بار، مستقیماً موجب نابودی یا تضعیف موقعیت اجتماعی و حیثیتی شخص شده است.

البته باید توجه داشت که توسعه قلمرو قاعده اتلاف به خسارت معنوی، به معنای بی‌ضابطه کردن مسئولیت نیست. برای تحقق ضمان بر اساس این قاعده، باید چند عنصر اساسی احراز شود: نخست، وجود یک ارزش یا حق قابل حمایت؛ دوم، رفتار زیان‌بار مرتکب؛ سوم، ورود لطمه

واقعی به آن ارزش؛ و چهارم، رابطه سببیت میان رفتار مرتکب و زیان واردشده. بنابراین، صرف ناراحتی ساده یا رنج زودگذر در همه موارد برای تحقق مسئولیت کافی نیست، بلکه باید دادگاه احراز کند که رفتار خواننده موجب لطمه جدی و قابل اعتنا به حیثیت، شخصیت، اعتبار یا آرامش روانی خواهان شده است. برای مثال، اگر شخصی با انتشار یک خبر دروغ درباره دیگری، موجب از بین رفتن اعتماد عمومی نسبت به او شود، یا موقعیت شغلی و اجتماعی وی را مخدوش کند، می‌توان گفت نوعی ارزش عقلایی را تلف کرده است. در چنین فرضی، قاعده اتلاف می‌تواند در کنار قواعدی مانند لاضرر و تسبیب، مبنای الزام مرتکب به جبران خسارت قرار گیرد.

نکته مهم دیگر آن است که گاهی خسارت معنوی و خسارت مادی با یکدیگر پیوند می‌خورند. برای نمونه، تخریب اعتبار تجاری یک تاجر یا شرکت، در ظاهر لطمه‌ای حیثیتی و اعتباری است، اما در عمل می‌تواند موجب کاهش مشتریان، از دست رفتن قراردادهای افت درآمد و کاهش ارزش اقتصادی فعالیت تجاری شود. همچنین اتهام ناروا به یک پزشک، وکیل، استاد دانشگاه، هنرمند یا کارمند ممکن است ابتدا حیثیت حرفه‌ای او را مخدوش کند، اما در ادامه به کاهش درآمد، اخراج از کار یا از دست رفتن فرصت‌های شغلی منتهی شود. در این موارد، استناد به قاعده اتلاف قوت بیشتری می‌یابد؛ زیرا رفتار مرتکب نه تنها سرمایه معنوی شخص را مخدوش کرده، بلکه آثار مالی قابل تشخیص نیز بر جای گذاشته است. با این حال، حتی اگر خسارت معنوی آثار مالی مستقیم نداشته باشد، باز هم نمی‌توان اصل زیان را انکار کرد؛ زیرا آبرو، شأن و آرامش روانی انسان، ارزش‌هایی مستقل از مال‌اند.

از دیدگاه حقوقی نیز این تحلیل با مبانی مسئولیت مدنی سازگار است. دکتر کاتوزیان، قاعده اتلاف و تسبیب را از مهم‌ترین مبانی مسئولیت مدنی دانسته و قلمرو مسئولیت را محدود به زیان‌های مالی نمی‌داند، بلکه زیان‌های معنوی را نیز در چارچوب قواعد عام مسئولیت قابل جبران می‌شمارد (Katouzian, 1991). این دیدگاه نشان می‌دهد که در حقوق ایران نیز می‌توان با تفسیر منطقی و هدف‌محور از قواعد فقهی، خسارت معنوی را تحت حمایت قرار داد. افزون بر این، قوانین موضوعه ایران، مانند قانون مسئولیت مدنی و قانون آیین دادرسی کیفری، اصل جبران خسارت معنوی را پذیرفته‌اند. بنابراین، تفسیر موسع از قاعده اتلاف نه تنها با فقه ناسازگار نیست، بلکه با تحولات قانون‌گذاری و نیازهای اجتماعی امروز نیز هماهنگ است.

در نتیجه، قاعده اتلاف اگرچه در صورت‌بندی سنتی خود بیشتر در حوزه اموال مادی به کار رفته است، اما با توجه به ملاک عقلایی آن، قابلیت انطباق بر خسارت معنوی را نیز دارد. ملاک اصلی این قاعده، جلوگیری از بی‌جبران ماندن نابودی ارزش‌های متعلق به دیگری است. از آنجا که حیثیت، آبرو، شخصیت، اعتبار اجتماعی و آرامش روانی از مهم‌ترین ارزش‌های انسانی‌اند، تلف یا تخریب آن‌ها نیز باید ضامن‌آور باشد. البته شیوه جبران در این موارد ممکن است همیشه مالی نباشد؛ گاه پرداخت مبلغی به‌عنوان خسارت، گاه الزام به عذرخواهی، انتشار حکم، اعاده حیثیت، حذف محتوای زیان‌بار، تکذیب عمومی یا توقف رفتار زیان‌بار، مناسب‌ترین روش جبران است. بنابراین، قاعده اتلاف را می‌توان یکی از مبانی قابل اتکا برای جبران خسارت معنوی دانست؛ مشروط بر آنکه با تفسیر عقلایی، هدف‌محور و متناسب با ماهیت حقوق شخصیت به کار گرفته شود.

قاعده تسبیب

قاعده تسبیب در فقه هنگامی مطرح می‌شود که شخص، زیان را به‌طور مستقیم و بالمباشره ایجاد نمی‌کند، بلکه با فراهم کردن زمینه، ایجاد مقدمات، تحریک عامل مستقیم، انتشار اطلاعات یا ایجاد وضعیت خطرناک، سبب ورود خسارت به دیگری می‌شود. تفاوت اصلی تسبیب با اتلاف در همین نکته است که در اتلاف، فعل زیان‌بار به‌طور مستقیم به نابودی مال، حق یا ارزش منتهی می‌شود؛ اما در تسبیب، زیان از مسیر

واسطه‌ها و عوامل میانی تحقق می‌یابد. با این حال، فقه امامیه در موارد متعدد، سبب را نیز ضامن دانسته است؛ زیرا معیار مسئولیت، تنها مباشرت فیزیکی نیست، بلکه انتساب عرفی زیان به رفتار شخص است. هرگاه عرف بگوید خسارت در نتیجه اقدام یا زمینه‌سازی شخص وارد شده، رابطه سببیت برقرار است و نمی‌توان مرتکب را از ضمان معاف دانست.

اهمیت قاعده تسبیب در حوزه خسارت معنوی از آن جهت است که بسیاری از آسیب‌های معنوی، حیثیتی و روانی به صورت مستقیم و محسوس وارد نمی‌شوند. برای مثال، در توهین حضوری، ممکن است فعل زیان‌بار مستقیم‌تر باشد؛ اما در نشر اکاذیب، شایعه‌پراکنی، افشای اسرار، تحریک دیگران به هتک حیثیت، انتشار تصویر خصوصی یا تولید محتوای تحقیرآمیز، زیان معمولاً از طریق واکنش جامعه، قضاوت عمومی، کاهش اعتماد اجتماعی و فشار روانی بر زیان‌دیده تحقق می‌یابد. در چنین مواردی، عامل زیان‌زننده ممکن است ادعا کند که او مستقیماً آبروی شخص را نبرده، بلکه دیگران در اثر شنیدن یا دیدن آن مطالب قضاوت کرده‌اند. قاعده تسبیب دقیقاً برای پاسخ به چنین وضعیتی کارآمد است؛ زیرا مسئولیت را به رفتار سبب‌ساز و منشأ عرفی زیان متصل می‌کند.

در فضای جدید ارتباطات، قاعده تسبیب جایگاهی دوچندان پیدا کرده است. در گذشته، هتک حیثیت یا تخریب شخصیت معمولاً در جمع‌های محدود، محافل اجتماعی یا مکاتبات خصوصی رخ می‌داد؛ اما امروز یک پیام، تصویر، صوت، ویدئو یا پست مجازی می‌تواند در چند دقیقه هزاران بار منتشر شود و آثار گسترده‌ای بر حیثیت، آرامش روانی، شغل، خانواده و روابط اجتماعی فرد بگذارد. در این وضعیت، خسارت معنوی غالباً محصول یک فعل واحد نیست، بلکه نتیجه زنجیره‌ای از عوامل است: تولید محتوا، انتشار اولیه، بازنشر، تفسیر نادرست، واکنش عمومی و گاه سوءاستفاده اشخاص ثالث. با این حال، اگر منشأ اصلی این زنجیره، رفتار شخص معینی باشد، عرفاً زیان به او منتسب است. بنابراین، قاعده تسبیب می‌تواند مبنای فقهی مناسبی برای مسئولیت ناشی از آسیب‌های حیثیتی در رسانه‌ها، مطبوعات و شبکه‌های اجتماعی باشد.

از حیث حقوقی نیز قاعده تسبیب با نظریه رابطه سببیت در مسئولیت مدنی هماهنگ است. در مسئولیت مدنی، صرف ورود زیان کافی نیست؛ بلکه باید میان رفتار خواننده و خسارت واردشده رابطه‌ای معقول، عرفی و قابل اثبات وجود داشته باشد. در خسارت معنوی نیز دادگاه باید احراز کند که رفتار مرتکب، علت مؤثر یا دست‌کم سبب عرفی ورود آسیب بوده است. برای نمونه، اگر انتشار یک اتهام ناروا موجب از دست رفتن اعتبار حرفه‌ای، لغو قرارداد، بی‌اعتمادی عمومی یا فشار روانی شدید شود، رابطه سببیت میان نشر اکاذیب و خسارت معنوی قابل شناسایی است. بنابراین، قاعده تسبیب از یک سو مانع فرار عاملان غیرمستقیم از مسئولیت می‌شود و از سوی دیگر، با الزام به احراز رابطه سببیت، از توسعه بی‌ضابطه مسئولیت جلوگیری می‌کند.

نکته مهم دیگر آن است که قاعده تسبیب در خسارت معنوی، تنها در مورد اشخاص حقیقی کاربرد ندارد، بلکه درباره اشخاص حقوقی نیز قابل طرح است. شرکت‌ها، مؤسسات، انجمن‌ها، دانشگاه‌ها و نهادهای حرفه‌ای نیز دارای اعتبار، شهرت و حیثیت اجتماعی‌اند. اگر شخصی با انتشار مطالب خلاف واقع یا تحریک افکار عمومی، سبب تخریب اعتبار یک نهاد شود، زیان واردشده اگرچه در ظاهر معنوی است، اما می‌تواند آثار مالی و اجتماعی گسترده‌ای نیز داشته باشد. در چنین حالتی، تسبیب می‌تواند مبنای مسئولیت قرار گیرد؛ زیرا شخص با فعل خود، سبب سلب اعتماد عمومی و کاهش اعتبار اجتماعی آن نهاد شده است. در نتیجه، قاعده تسبیب یکی از منعطف‌ترین قواعد فقهی برای پاسخ‌گویی به مصادیق نوین خسارت معنوی است.

بر این اساس، قاعده تسبیب نشان می‌دهد که در فقه اسلامی، مسئولیت تنها به رفتار مستقیم و آشکار محدود نیست. هرگاه شخص با رفتار خود زمینه ورود زیان معنوی را فراهم کند و این زیان عرفاً به او منتسب باشد، نمی‌توان وی را از مسئولیت معاف دانست. این قاعده به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند نشر اکاذیب، افترا، هتک حیثیت، افشای اسرار، پرونده‌سازی، تحریک دیگران به توهین، انتشار اطلاعات خصوصی و تولید فضای روانی زیان‌بار، ظرفیت فراوانی برای حمایت از زیان‌دیده دارد. بنابراین، قاعده تسبیب را باید یکی از کارآمدترین مبانی فقهی برای جبران خسارت معنوی در حقوق ایران دانست؛ زیرا با واقعیت‌های اجتماعی امروز، شیوه‌های نوین ورود زیان و ضرورت حمایت از شخصیت انسان سازگاری کامل دارد.

قاعده غرور

قاعده غرور یکی از قواعد مهم فقهی در باب ضمان است و در جایی جریان دارد که شخصی با فریب، تدلیس، اظهار خلاف واقع، کتمان حقیقت یا ایجاد اعتماد نادرست، دیگری را به انجام عملی وادار کند یا در موقعیتی قرار دهد که از آن زیان ببیند. معنای مشهور این قاعده آن است که «المغرور یرجع الی من غره»؛ یعنی شخص فریب‌خورده می‌تواند برای جبران خسارت خود به فریب‌دهنده رجوع کند. مبنای این قاعده، حمایت از اعتماد مشروع و جلوگیری از سوءاستفاده از جهل یا اعتماد دیگران است. در واقع، فقه اسلامی نمی‌پذیرد که کسی با رفتار فریبکارانه، دیگری را در معرض زیان قرار دهد و سپس از مسئولیت فرار کند.

در حوزه خسارت معنوی، قاعده غرور اهمیت قابل توجهی دارد؛ زیرا بسیاری از آسیب‌های حیثیتی، روانی و شخصیتی از مسیر فریب و تدلیس ایجاد می‌شوند. برای مثال، شخصی ممکن است با جعل عنوان، دیگری را فریب دهد و او را وارد رابطه‌ای کند که پس از آشکار شدن حقیقت، موجب لطمه حیثیتی، فشار روانی، تحقیر اجتماعی یا فروپاشی اعتماد شخصی شود. یا فردی ممکن است با وعده‌های دروغین و نمایش شخصیت غیرواقعی، دیگری را به ازدواج، همکاری، سرمایه‌گذاری، رابطه حرفه‌ای یا تصمیمی اجتماعی سوق دهد و پس از افشای واقعیت، زیان‌دیده علاوه بر خسارت مالی، دچار آسیب شدید روحی و اعتباری شود. در این موارد، خسارت معنوی نتیجه مستقیم فریب است و قاعده غرور می‌تواند مبنای الزام فریب‌دهنده به جبران باشد.

نمونه روشن کاربرد قاعده غرور در منابع فقهی، روایات مربوط به تدلیس در نکاح است. در برخی روایات، اگر شخصی با پنهان کردن عیب یا اظهار خلاف واقع موجب انعقاد نکاح شود، برای طرف مقابل حق فسخ شناخته شده است؛ زیرا رضایت او بر پایه واقعیت شکل نگرفته، بلکه ناشی از فریب بوده است (Kulayni, 1984). این حکم نشان می‌دهد که فقه اسلامی برای اراده، اعتماد و حیثیت شخصی افراد اهمیت قائل است. تدلیس در نکاح تنها یک مسئله مالی نیست، بلکه مستقیماً با کرامت، شخصیت، آبرو، عواطف و آینده زندگی انسان ارتباط دارد. بنابراین، اگر تدلیس موجب لطمه روانی یا حیثیتی شود، جبران خسارت معنوی آن با منطق قاعده غرور سازگار است.

قاعده غرور همچنین در مواردی که شخص با اظهارات خلاف واقع، حیثیت دیگری را در معرض آسیب قرار می‌دهد، قابل استفاده است. برای نمونه، اگر فردی با قول‌های دروغین، شخص دیگری را نزد جامعه، خانواده، همکاران یا نهادهای رسمی بی‌اعتبار کند و از این راه موجب خدشه به آبرو و اعتبار او شود، عنصر فریب و اظهار خلاف واقع وجود دارد. در چنین حالتی، زیان‌دیده می‌تواند بر اساس قاعده غرور، جبران خسارت معنوی خود را مطالبه کند؛ چنان‌که در منابع فقهی نیز به ضمان ناشی از فریب اشاره شده است (Al-Hurr al-Amili, 1988). این تحلیل، قاعده غرور را به یکی از مبانی مهم جبران خسارت‌های ناشی از دروغ، تدلیس، جعل و رفتارهای اعتمادشکن تبدیل می‌کند.

البته قلمرو قاعده غرور نسبت به قواعدی مانند لاضرر، اتلاف و تسبیب محدودتر است؛ زیرا برای اجرای آن، وجود عنصر فریب یا اغفال ضروری است. هر خسارت معنوی را نمی‌توان با قاعده غرور توجیه کرد؛ بلکه باید ثابت شود که زیان‌دیده بر اساس اعتماد به گفتار، رفتار، ظاهرسازی یا کتمان حقیقت از سوی شخص دیگر، اقدامی انجام داده یا در وضعیتی قرار گرفته است. بنابراین، قاعده غرور بیشتر در مواردی کاربرد دارد که زیان‌دیده به نوعی قربانی اعتماد ناروا یا اطلاعات غلط شده باشد. این ویژگی، قاعده غرور را از حیث تحلیلی دقیق‌تر و محدودتر می‌کند، اما در عین حال در مصادیق خاص خود بسیار قوی و مؤثر است.

از منظر جبران خسارت معنوی، قاعده غرور می‌تواند هم جبران مالی و هم جبران غیرمالی را توجیه کند. گاهی پرداخت مبلغی به زیان‌دیده برای تسکین آلام روحی یا جبران لطمه حیثیتی ضروری است؛ اما در برخی موارد، جبران واقعی تنها با عذرخواهی، اصلاح اعلام عمومی، تکذیب ادعای دروغ، اعاده حیثیت یا رفع آثار فریب امکان‌پذیر است. برای مثال، اگر شخصی با جعل عنوان، دیگری را فریب داده و باعث بی‌اعتباری او در محیط کاری شده باشد، صرف پرداخت پول ممکن است کافی نباشد؛ بلکه باید آثار اجتماعی فریب نیز از میان برداشته شود. از این رو، قاعده غرور نه تنها اصل مسئولیت فریب‌دهنده را اثبات می‌کند، بلکه زمینه انتخاب شیوه مناسب جبران را نیز فراهم می‌سازد.

قاعده نفی عسر و حرج

قاعده نفی عسر و حرج از قواعد مهم فقهی است که ریشه در آیات قرآن، روایات و حکم عقل دارد. مفاد این قاعده آن است که شارع مقدس، حکم یا وضعیتی را که موجب سختی شدید، فشار غیرمتعارف و مشقت غیرقابل تحمل برای مکلف شود، امضا نمی‌کند. این قاعده در فقه معمولاً برای رفع احکام دشوار و مشقت‌بار به کار می‌رود؛ اما ظرفیت آن فراتر از این کاربرد محدود است. هر جا استمرار یک وضعیت زیان‌بار، انسان را در فشار شدید روحی، اجتماعی یا جسمی قرار دهد، می‌توان با تکیه بر منطق نفی عسر و حرج، ضرورت رفع آن وضعیت و حمایت از زیان‌دیده را توجیه کرد.

در بحث خسارت معنوی، قاعده نفی عسر و حرج اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا بسیاری از زیان‌های معنوی، زندگی عادی شخص را مختل می‌کنند و او را در وضعیت دشوار و غیرقابل تحمل قرار می‌دهند. برای نمونه، فردی که به ناروا متهم شده، آبرویش در محیط اجتماعی یا شغلی آسیب دیده، اسرار خصوصی‌اش افشا شده یا در معرض تحقیر عمومی قرار گرفته است، ممکن است دچار اضطراب، افسردگی، بی‌خوابی، انزوای اجتماعی، ترس از حضور در جامعه و احساس بی‌ارزشی شود. چنین وضعیتی صرفاً ناراحتی عادی نیست، بلکه نوعی حرج روانی و اجتماعی است. اگر نظام حقوقی این وضعیت را بدون جبران رها کند، در حقیقت به استمرار حرج کمک کرده است؛ امری که با روح قاعده نفی عسر و حرج ناسازگار است.

هرچند برخی ممکن است بگویند قاعده نفی عسر و حرج اساساً برای رفع حکم شرعی حرجی است و مستقیماً ضمان مالی ایجاد نمی‌کند، اما این ایراد مانع استفاده تکمیلی از قاعده در بحث خسارت معنوی نیست. توضیح آنکه در بسیاری از موارد، قواعد فقهی به‌تنهایی تمام ارکان مسئولیت را اثبات نمی‌کنند، بلکه در کنار یکدیگر منظومه‌ای حمایتی تشکیل می‌دهند. قاعده نفی حرج نیز ممکن است به‌تنهایی مثبت ضمان نباشد، اما وقتی در کنار قواعدی مانند لاضرر، اتلاف، تسبیب، حرمت اذواء و بنای عقلا قرار می‌گیرد، به‌روشنی نشان می‌دهد که باقی گذاشتن زیان‌دیده در وضعیت فشار روحی و حیثیتی، مورد پذیرش شارع نیست. بنابراین، نقش این قاعده بیشتر تقویتی و تکمیلی است؛ یعنی ضرورت رفع آثار خسارت معنوی را تقویت می‌کند.

در تحلیل دقیق‌تر، خسارت معنوی گاهی بیش از خسارت مالی موجب حرج می‌شود. انسان ممکن است مال خود را از دست بدهد، اما با تلاش دوباره آن را جبران کند؛ اما لطمه به آبرو، حیثیت، عواطف یا آرامش روانی، گاه به‌آسانی قابل ترمیم نیست و آثار آن سال‌ها در زندگی شخص باقی می‌ماند. برای مثال، فردی که به اشتباه بازداشت شده یا در رسانه‌ها متهم معرفی شده است، حتی پس از تبرئه ممکن است همچنان در نگاه جامعه با سوءظن مواجه باشد. این وضعیت برای او و خانواده‌اش مشقتی شدید و مستمر ایجاد می‌کند. در چنین موردی، قاعده نفی عسر و حرج اقتضا دارد که نظام حقوقی به رفع آثار زیان، اعاده حیثیت، جبران مالی یا غیرمالی و بازگرداندن آرامش زیان‌دیده اقدام کند. برخی فقها نیز به این نکته اشاره کرده‌اند که اگر کسی خسارت مالی یا بدنی بر دیگری وارد کند و از عهده جبران آن برنیاید، زیان‌دیده در معرض ضیق و تنگی قرار می‌گیرد (Marashi, 1991). این تحلیل درباره خسارت معنوی به‌طریق اولی قابل طرح است؛ زیرا زیان‌دیده معنوی ممکن است از نظر روانی، خانوادگی، اجتماعی و شغلی در تنگنا قرار گیرد. برای نمونه، شخصی که حیثیتش در جامعه تخریب شده است، ممکن است فرصت ازدواج، اشتغال، ارتقای شغلی یا روابط سالم اجتماعی را از دست بدهد. این آثار، مصداق روشن حرج‌اند. بنابراین، قاعده نفی حرج می‌تواند دادگاه را در انتخاب راهکارهایی مانند اعاده حیثیت، انتشار حکم، حذف محتوای زیان‌بار، عذرخواهی رسمی یا پرداخت خسارت یاری کند.

در نهایت، قاعده نفی عسر و حرج نشان می‌دهد که فقه اسلامی نسبت به رنج غیرمترعارف انسان بی‌تفاوت نیست. اگر خسارت معنوی به حدی برسد که شخص را در تنگنای شدید روحی، حیثیتی یا اجتماعی قرار دهد، بی‌جبران گذاشتن آن با عدالت، عقل و روح شریعت ناسازگار خواهد بود. از این رو، این قاعده هرچند مبنای اصلی و مستقل ضمان در همه موارد نیست، اما یکی از پشتوانه‌های مهم برای ضرورت جبران، ترمیم و رفع آثار خسارت معنوی محسوب می‌شود.

قاعده لایبطل دم امرء مسلم

قاعده «لایبطل دم امرء مسلم» در ظاهر ناظر به این معناست که خون مسلمان نباید هدر رود و اگر شخصی کشته شود یا آسیبی بدنی به او وارد آید، باید حق او یا اولیای او جبران گردد. این قاعده معمولاً در مباحث قصاص، دیات، خطای قضایی و مسئولیت بیت‌المال مطرح می‌شود. با این حال، تحلیل عمیق‌تر آن نشان می‌دهد که پشتوانه اصلی قاعده، جلوگیری از هدر رفتن حق انسان است. یعنی شریعت نمی‌پذیرد که حق مسلم و مهم انسان، بدون پاسخ و جبران باقی بماند. اگر این ملاک به‌درستی فهم شود، می‌توان از روح قاعده برای حمایت از حقوق غیرمالی و معنوی انسان نیز بهره گرفت.

ممکن است ایراد شود که موضوع قاعده، «دم» یعنی خون است و نمی‌توان آن را به آبرو، حیثیت یا آرامش روانی توسعه داد. این ایراد از نظر لفظی قابل توجه است، اما از نظر مبنایی کامل نیست؛ زیرا در بسیاری از قواعد فقهی، فقیه تنها به ظاهر لفظ بسنده نمی‌کند، بلکه ملاک و مناط حکم را نیز در نظر می‌گیرد. اگر علت حمایت شارع از خون انسان، اهمیت حیات و حرمت انسان باشد، همین حرمت در مورد عرض، آبرو و کرامت او نیز قابل شناسایی است. در فقه اسلامی، عرض و آبروی مؤمن جایگاه والایی دارد و تعرض به آن در مواردی شدیداً نکوهش شده است. بنابراین، اگر خون انسان نباید هدر رود، آبرو و حیثیت او نیز نباید بی‌حمایت و بی‌جبران باقی بماند.

روایات مربوط به مسئولیت بیت‌المال نیز نشان می‌دهد که فقه در پی جلوگیری از تضییع حق اشخاص است. برای نمونه، در معتبره ابو عبیده از امام باقر(ع) آمده است که اگر نابینایی چشم شخص بینایی را عمداً درآورد، عمداً نابینا مانند خطاست و اگر مالی نداشته باشد، دیه را امام می‌پردازد و حق مسلمانی از بین نمی‌رود (Kulayni, 1984). همچنین در روایت ابی‌مریم از امام باقر(ع) نقل شده که حضرت علی(ع)

فرمودند هر آنچه قضاات در قتل یا قطع اشتباه کنند، دیه آن بر عهده بیت‌المال است (Tusi, 1946). این روایات تنها بر جبران خسارت بدنی دلالت ندارند، بلکه منطق وسیع‌تری را نشان می‌دهند: اگر شخصی در اثر رفتار خطاکارانه یا اشتباه نهاد عمومی زیان ببیند، نباید حق او بی‌پاسخ بماند.

این منطق در خسارت معنوی به‌ویژه در مواردی مانند بازداشت ناروا، محکومیت اشتباه، تعقیب بی‌اساس، انتشار نام متهم پیش از اثبات جرم یا اجرای نادرست اقدامات قضایی بسیار مهم است. ممکن است شخص پس از مدتی تبرئه شود، اما حیثیت اجتماعی، اعتبار شغلی، آرامش روانی و روابط خانوادگی او آسیب دیده باشد. اگر نظام حقوقی تنها به آزادی او بسنده کند و آثار معنوی و اجتماعی زیان را نادیده بگیرد، حق او به‌طور کامل احیا نشده است. در چنین مواردی، روح قاعده «لایبطل» اقتضا دارد که خسارت واردشده، اعم از مادی و معنوی، جبران شود. این جبران می‌تواند از طریق پرداخت خسارت، اعاده حیثیت، انتشار رأی براءت، عذرخواهی رسمی یا حذف آثار زیان‌بار از سوابق و رسانه‌ها صورت گیرد.

در حقیقت، قاعده لایبطل از این جهت اهمیت دارد که نظام فقهی را از بی‌تفاوتی نسبت به زیان‌های انسانی دور می‌کند. اگر اصل بر این است که حق انسان نباید هدر رود، نمی‌توان میان حقوق مالی و غیرمالی تفکیکی مطلق برقرار کرد. همان‌گونه که از بین رفتن جان یا عضو، نیازمند جبران است، از بین رفتن حیثیت، آبرو و اعتبار نیز نیازمند ترمیم است؛ هرچند شیوه جبران آن متفاوت باشد. بنابراین، قاعده لایبطل دم امرء مسلم را نمی‌توان به‌عنوان مبنای مستقیم و کامل همه خسارت‌های معنوی دانست، اما می‌توان آن را یکی از مؤیدهای قوی فقهی برای این اصل دانست که حقوق بنیادین انسان نباید بی‌جبران بماند. بر همین اساس، توسعه تحلیلی این قاعده به خسارت معنوی، توسعه‌ای بی‌ضابطه نیست، بلکه مبتنی بر فهم هدف شریعت از حمایت از انسان است. مقصود آن نیست که لفظ «دم» عیناً شامل آبرو شود، بلکه مقصود آن است که منطق منع هدررفت حق، در مورد حقوق معنوی نیز جاری است. این تحلیل با اصولی مانند کرامت انسانی، حرمت ایذاء، قاعده لاضرر و بنای عقلا هماهنگ است و می‌تواند در نظام حقوقی ایران، به‌ویژه در مسئولیت دولت، خطای قضایی و حمایت از اشخاص بی‌گناه، مورد استفاده قرار گیرد.

بنای عقلا و سیره عقلایی

بنای عقلا و سیره عقلایی از مهم‌ترین منابع و مبانی فقهی در حوزه‌هایی است که نص خاص یا حکم جزئی صریح وجود ندارد. مقصود از بنای عقلا، روش مستمر و پذیرفته‌شده خردمندان در زندگی اجتماعی است؛ روشی که بر اساس عقل، تجربه، عدالت و نیازهای جامعه شکل گرفته است. در فقه امامیه، اگر بنای عقلا از سوی شارع ردع نشده باشد، معتبر و قابل استناد است. دلیل اعتبار آن نیز این است که شارع در بسیاری از امور اجتماعی و معاملاتی، روش عقلایی جامعه را امضا کرده و تنها در مواردی که با مصالح شرعی ناسازگار بوده، از آن نهی کرده است. امام خمینی (ره) نیز عرف را در هر عصر و هر جامعه، در صورت نبود ردع شرعی، معتبر دانسته‌اند (Feyz, 2005; Naraq, 1996). در موضوع خسارت معنوی، بنای عقلا جایگاه بسیار مهمی دارد؛ زیرا عقلایی جامعه در همه زمان‌ها و مکان‌ها، لطمه به آبرو، حیثیت، شخصیت، اعتبار اجتماعی، آرامش روانی و عواطف انسان را زیان واقعی می‌دانند. هیچ جامعه خردمندی نمی‌پذیرد که شخصی با تهمت، تحقیر، افشای اسرار، نشر اکاذیب یا تخریب شخصیت، زندگی اجتماعی دیگری را مختل کند و سپس بگوید چون مالی تلف نشده، مسئولیتی ندارد. از دید عرف، آبرو و حیثیت انسان بخشی از سرمایه اجتماعی اوست. همان‌گونه که نابودی دارایی مالی موجب ضمان است، نابودی اعتبار و شخصیت

نیز باید واجد اثر حقوقی باشد. بر همین اساس، گفته شده است که از نظر عرف، خسارت معنوی داخل در مفهوم ضرر است (Bojnourdi, 1989).

یکی از امتیازات بنای عقلا در بحث خسارت معنوی آن است که این مبنا، انعطاف‌پذیر و متناسب با تحولات اجتماعی است. مصادیق خسارت معنوی در همه دوره‌ها یکسان نیست. در گذشته، هتک حیثیت ممکن بود از طریق گفتار حضوری، نامه، شعر هجوآمیز یا شایعه محلی تحقق یابد؛ اما امروز از طریق رسانه، شبکه اجتماعی، انتشار تصویر، جعل هویت، افشای داده‌های خصوصی و تولید محتوای دیجیتال رخ می‌دهد. اگر مبنای حمایت از خسارت معنوی فقط به نصوص جزئی محدود شود، ممکن است پاسخ‌گوی مصادیق جدید نباشد. اما بنای عقلا این امکان را فراهم می‌کند که با حفظ اصول شرعی، مصادیق نوین زیان معنوی نیز شناسایی و جبران شوند.

پذیرش گسترده خسارت معنوی در نظام‌های حقوقی مختلف نیز نشانه‌ای از شکل‌گیری بنای عقلایی جهانی در این زمینه است. امروزه در بسیاری از نظام‌های حقوقی، خسارت ناشی از توهین، افترا، بازداشت غیرقانونی، نقض حریم خصوصی، آزار روانی، تبعیض، لطمه به شهرت و آسیب به عواطف، قابل جبران شناخته شده است. این پذیرش جهانی نشان می‌دهد که عقلای بشر، زیان معنوی را امری واقعی و شایسته حمایت می‌دانند. از آنجا که شارع مقدس نیز نسبت به آبرو، عرض و کرامت انسان حساسیت فراوان نشان داده و از این بنای عقلایی ردع نکرده است، می‌توان گفت جبران خسارت معنوی با مبانی فقهی کاملاً هماهنگ است. بنای عقلا همچنین در تعیین شیوه جبران خسارت معنوی نقش مهمی دارد. از آنجا که خسارت معنوی همیشه با پول قابل ترمیم کامل نیست، عرف عقلایی تشخیص می‌دهد که در هر مورد چه نوع جبرانی مناسب‌تر است. گاه پرداخت مبلغی برای تسکین آلام و جبران نسبی زیان ضروری است؛ اما گاه عذرخواهی رسمی، اعاده حیثیت، انتشار حکم، تکذیب عمومی، حذف محتوای زیان‌بار یا توقف رفتار زیان‌بار، اثر ترمیمی بیشتری دارد. بنابراین، بنای عقلا نه تنها اصل جبران خسارت معنوی را توجیه می‌کند، بلکه در تعیین معیارهای ارزیابی و انتخاب شیوه مناسب جبران نیز راهگشا است.

در نتیجه، بنای عقلا یکی از قوی‌ترین و کاربردی‌ترین مبانی فقهی برای پذیرش جبران خسارت معنوی است. این مبنا از یک‌سو با عدالت و عقل اجتماعی هماهنگ است و از سوی دیگر، به دلیل عدم ردع شارع و تأکید فراوان آموزه‌های دینی بر حرمت آبرو و کرامت انسان، مشروعیت فقهی دارد. به همین جهت، هرگاه عرف عقلایی، رفتاری را موجب لطمه جدی به حیثیت، شخصیت یا آرامش روانی بداند، نظام حقوقی نیز باید امکان جبران آن را فراهم کند.

کرامت انسانی و حرمت ایداء مؤمن

کرامت انسانی را باید مبنای ارزشی و بنیادین همه مباحث مربوط به خسارت معنوی دانست. در منطق اسلامی، انسان صرفاً موجودی دارای اموال و منافع اقتصادی نیست، بلکه موجودی برخوردار از شخصیت، حرمت، حیثیت، عاطفه، عقل، ایمان و منزلت اجتماعی است. به همین دلیل، تعرض به آبرو، تحقیر شخصیت، افشای اسرار، تهمت، تمسخر و تخریب حیثیت او، صرفاً یک آسیب عاطفی ساده نیست، بلکه تجاوز به کرامت انسانی است. اگر مسئولیت مدنی در پی بازگرداندن عدالت و ترمیم وضع زیان‌دیده است، نمی‌تواند نسبت به زیان‌هایی که مستقیماً کرامت انسان را مخدوش می‌کنند بی‌تفاوت بماند. حرمت ایداء مؤمن نیز یکی از روشن‌ترین مبانی فقهی حمایت از حقوق معنوی اشخاص است. ایداء به معنای آزار رساندن است و این آزار می‌تواند بدنی، مالی، حیثیتی، عاطفی یا روانی باشد. در بسیاری از موارد، آزار معنوی شدیدتر از آزار مالی است. کسی که مورد تهمت، تحقیر یا هتک حیثیت قرار می‌گیرد، ممکن است سال‌ها از آثار روانی و اجتماعی آن رنج ببرد. بنابراین، اگر فقه اسلامی ایداء مؤمن را حرام می‌داند، این حرمت نمی‌تواند تنها به منع اخلاقی محدود شود؛ بلکه در صورت تحقق زیان،

باید آثار حقوقی و مسئولیت مدنی نیز بر آن مترتب گردد. به بیان دیگر، حرمت تکلیفی ایذاء می‌تواند پشتوانه ضمان و جبران خسارت باشد، به‌ویژه هنگامی که زیان وارد شده جدی، قابل احراز و متناسب به رفتار زیان‌زننده باشد.

بسیاری از مصادیق خسارت معنوی، در حقیقت مصادیق آشکار ایذاء و اضرار به غیرند. توهین، تحقیر، کذب، افترا، نشر اکاذیب، افشای اسرار خصوصی، انتشار تصاویر شخصی، تخریب شخصیت، تمسخر، تهدید حیثیتی و ایجاد فشار روانی، همگی رفتارهایی هستند که آرامش و کرامت انسان را هدف قرار می‌دهند. در این موارد، خسارت معنوی تنها یک احساس درونی نیست، بلکه نتیجه تعرض بیرونی به حق شخصیت است. بنابراین، جبران آن نه از باب لطف یا ترحم، بلکه از باب حق و عدالت ضرورت دارد. زیان‌دیده حق دارد آثار تعرض به شخصیت و حیثیت خود را از میان ببرد و مرتکب نیز باید پاسخ‌گوی رفتار زیان‌بار خویش باشد.

از جهت فقهی، حرمت ایذاء مؤمن با قواعد دیگری مانند لاضرر، اتلاف، تسبیب، غرور و بنای عقلا پیوند دارد. این قواعد هرکدام از زاویه‌ای خاص به مسئله نگاه می‌کنند: لاضرر از نفی زیان ناروا سخن می‌گوید؛ اتلاف بر نابودی ارزش متعلق به دیگری تأکید دارد؛ تسبیب به نقش سبب‌ساز رفتار زیان‌بار توجه می‌کند؛ غرور فریب و اعتمادشکنی را ضمان‌آور می‌داند؛ و بنای عقلا، خسارت معنوی را زیان واقعی می‌شناسد. اما کرامت انسانی و حرمت ایذاء، روح مشترک همه این قواعد است. این دو مبنا توضیح می‌دهند که چرا آبرو، حیثیت و آرامش انسان ارزشمند است و چرا تعرض به آن نباید بی‌پاسخ بماند.

نتیجه آنکه کرامت انسانی و حرمت ایذاء مؤمن، مبنایی عمیق و بنیادین برای جبران خسارت معنوی فراهم می‌کنند. اگر انسان دارای حرمت است، تعرض به حرمت او باید ضمان‌آور باشد؛ و اگر ایذاء مؤمن حرام است، آثار زیان‌بار آن نیز باید ترمیم شود. بر همین اساس، جبران خسارت معنوی در حقوق ایران نه تنها با فقه اسلامی تعارض ندارد، بلکه لازمه منطقی احترام به انسان، عدالت، منع ظلم و حمایت از شخصیت افراد است. چالش اصلی در این زمینه، اصل پذیرش جبران نیست، بلکه تعیین معیارهای دقیق تقویم خسارت، شیوه‌های مناسب ترمیم و ایجاد رویه قضایی منسجم است.

مبانی جبران خسارت معنوی در حقوق ایران

نخست باید این شبهه را برطرف کرد که گویا در حقوق ایران، خسارت معنوی فاقد مبنای قانونی است و چون قانون‌گذار به‌طور صریح آن را پیش‌بینی نکرده، قابلیت مطالبه ندارد. این تصور، با ملاحظه دقیق مجموعه قوانین ایران، به‌ویژه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ و قانون آیین دادرسی کیفری، نادرست است. واقع آن است که قانون‌گذار ایرانی نه تنها اصل ورود خسارت معنوی را به رسمیت شناخته، بلکه در موارد متعدد، هم اصل مسئولیت و هم شیوه‌های جبران آن را تصریح کرده است. بنابراین، بحث در حقوق ایران دیگر بر سر اصل امکان مطالبه نیست، بلکه بیشتر بر سر حدود، شیوه، معیار و نحوه ارزیابی و ترمیم این خسارت است.

از همین رو، باید میان دو مسئله تفکیک کرد: یکی وجود مبنای قانونی برای جبران خسارت معنوی، و دیگری نحوه اجرای عملی آن در رویه قضایی. در سطح تقنین، نصوص مهم و نسبتاً روشن در این زمینه وجود دارد؛ اما در سطح اجرا، گاه اختلاف برداشت‌ها درباره امکان تقویم مالی خسارت معنوی، حدود اثبات آن یا ترجیح شیوه‌های غیرمالی جبران، موجب تردیدهایی شده است. این تردیدها نباید به‌اشتباه به نبود مبنای قانونی تعبیر شود؛ زیرا وجود نصوص قانونی در این حوزه، به‌ویژه در اسناد بالادستی و قوانین عادی، قابل انکار نیست.

قانون اساسی

در میان منابع قانونی، اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مهم‌ترین و صریح‌ترین مبنا در پذیرش خسارت معنوی است. این اصل مقرر می‌دارد:

«هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت، خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌گردد.»

اهمیت این اصل در چند جهت است. نخست آنکه قانون‌گذار اساسی به‌صراحت از تعبیر «ضرر مادی یا معنوی» استفاده کرده و در نتیجه، در عالی‌ترین سند حقوقی کشور، دو نوع خسارت را در کنار یکدیگر قابل جبران دانسته است. دوم آنکه این اصل، علاوه بر پذیرش اصل جبران، به فاعل مسئول نیز توجه کرده و میان فرض تقصیر قاضی و اشتباه غیرتقصیری تفکیک نموده است: در فرض نخست، شخص مقصر ضامن است و در فرض دوم، دولت مسئول جبران است. سوم آنکه اصل مزبور فقط به پرداخت خسارت اکتفا نکرده، بلکه از اعاده حیثیت نیز نام برده است؛ امری که نشان می‌دهد قانون اساسی، جبران خسارت معنوی را صرفاً در قالب مالی نمی‌بیند.

هرچند اصل ۱۷۱ ناظر به خسارت ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی است، اما دلالت آن به این قلمرو خاص محدود نمی‌شود. در واقع، این اصل بیش از آنکه صرفاً قاعده‌ای استثنایی برای مسئولیت قضایی باشد، نشانه‌ای روشن از پذیرش اصل خسارت معنوی در نظام حقوقی ایران است. وقتی قانون اساسی در مقام بیان مسئولیت ناشی از عمل حاکمیتی، از خسارت معنوی نام می‌برد و آن را در عرض خسارت مادی قابل جبران می‌داند، به‌طریق اولی نمی‌توان در سطح قوانین عادی، اصل وجود چنین خسارتی را انکار کرد.

از سوی دیگر، عدم وجود تفکیک یا تفسیر محدودکننده از سوی شورای نگهبان نسبت به این بخش از اصل ۱۷۱، مؤید آن است که اصل مزبور بر همان معنای عرفی و حقوقی خود حمل می‌شود؛ یعنی زیان‌های غیرمالی وارد بر حیثیت، آبرو، اعتبار، آرامش روانی و شخصیت انسانی نیز می‌توانند موضوع جبران قرار گیرند. در نتیجه، اصل ۱۷۱ را باید نه‌فقط یک حکم خاص، بلکه یکی از پایه‌های نظری مهم در شناسایی قانونی خسارت معنوی در ایران دانست.

در کنار اصل ۱۷۱، اصل ۲۲ قانون اساسی نیز نقش پشتیبان مهمی در تحلیل قانونی خسارت معنوی دارد. این اصل مقرر می‌دارد: «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است، مگر در مواردی که قانون تجویز کند.»

اهمیت اصل ۲۲ در آن است که قانون اساسی، حیثیت را در کنار جان و مال و حقوق و مسکن و شغل، موضوع حمایت قرار داده است. این بیان نشان می‌دهد که نظام حقوق اساسی ایران، شخصیت و حیثیت انسان را از عناصر بنیادین مورد حمایت می‌داند. هرچند اصل ۲۲ به‌صراحت از «جبران خسارت» سخن نمی‌گوید، اما وقتی تعرض به حیثیت ممنوع و مصونیت آن تضمین شده است، لازمه منطقی این حمایت آن است که در صورت نقض این مصونیت، امکان تعقیب، ترمیم و جبران نیز وجود داشته باشد. بنابراین، اصل ۲۲ در کنار اصل ۱۷۱، دو لایه مکمل از حمایت قانونی را تشکیل می‌دهد: اصل ۲۲ بر مصونیت حیثیت و حقوق غیرمالی تأکید می‌کند، و اصل ۱۷۱ بر جبران ضرر معنوی ناشی از نقض آن. این دو اصل در مجموع نشان می‌دهند که قانون اساسی ایران، انسان را صرفاً دارنده مال نمی‌بیند، بلکه حیثیت و اعتبار او را نیز واجد حمایت حقوقی می‌شناسد. همین مبنا، بستر تفسیر موسع و حمایتی از قوانین عادی مربوط به خسارت معنوی را فراهم می‌آورد.

قانون مسئولیت مدنی

پس از قانون اساسی، مهم‌ترین سند قانونی در این زمینه قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ است. این قانون، با وجود تصویب پیش از انقلاب، همچنان معتبر است؛ زیرا نه نسخ شده و نه مخالفت آن با موازین شرعی از سوی مرجع صالح اعلام شده است. از این رو، مواد آن همچنان از مهم‌ترین مستندات حقوقی مطالبه خسارت معنوی به شمار می‌رود. اهمیت این قانون در آن است که برخلاف اصل ۱۷۱ که موردی خاص را بیان می‌کند، قانون مسئولیت مدنی در قالب قواعد عمومی، مبانی مسئولیت اشخاص در قبال ورود زیان مادی و معنوی را بیان می‌کند. در این قانون، قانون‌گذار نه تنها اصل مسئولیت ناشی از ورود ضرر معنوی را شناخته، بلکه مصادیق مهمی مانند حیثیت، آزادی، سلامتی، شهرت تجاری، اعتبار شخصی و خانوادگی را نیز ذکر کرده است. این تصریح، هرگونه تردید در شناسایی خسارت معنوی در حقوق ایران را برطرف می‌سازد. به بیان دقیق‌تر، اگر قانون اساسی، پایه کلان و ارزشی شناسایی خسارت معنوی است، قانون مسئولیت مدنی، مهم‌ترین مبنای اجرایی و ماهوی آن در روابط خصوصی و دعاوی مسئولیت مدنی به شمار می‌آید.

الف) ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی و شناسایی صریح ضرر معنوی: ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی مقرر می‌دارد: «هر کس بدون مجوز قانونی عمداً یا در نتیجه بی‌احتیاطی به جان یا سلامتی یا مال یا آزادی یا حیثیت یا شهرت تجاری یا به هر حق دیگر که به موجب قانون برای افراد ایجاد گردیده لطمه‌ای وارد نماید که موجب ضرر مادی یا معنوی دیگری شود، مسئول جبران خسارت ناشی از عمل خود می‌باشد.» این ماده از چند جهت اهمیت بنیادی دارد. نخست آنکه به صراحت از ضرر مادی یا معنوی نام می‌برد و در نتیجه، هیچ تردیدی در اصل قابلیت جبران خسارت معنوی باقی نمی‌گذارد. دوم آنکه موضوع حمایت را فقط مال قرار نداده، بلکه آزادی، حیثیت، شهرت تجاری و هر حق دیگر را نیز در شمار حقوق مورد حمایت آورده است. سوم آنکه عنصر تقصیر را به صورت «عمد یا بی‌احتیاطی» بیان کرده و بدین ترتیب، مسئولیت ناشی از تعرض به حقوق غیرمالی اشخاص را در کنار تعرض به حقوق مالی قرار داده است. این ماده در واقع مهم‌ترین نص قانونی در حقوق ایران برای اثبات آن است که زیان معنوی، یک زیان حقوقی واقعی و قابل جبران است. وقتی قانون‌گذار لطمه به حیثیت و آزادی را در کنار لطمه به جان و مال ذکر می‌کند، روشن است که در منطق حقوقی ایران، شخصیت انسان و شئون غیرمالی او نیز بخشی از دارایی حقوقی وی به شمار می‌آید. از این رو، هرگونه تحلیل محدودکننده که خسارت معنوی را خارج از قلمرو مسئولیت مدنی بداند، با ظاهر و فلسفه این ماده سازگار نیست.

ب) ماده ۲ قانون مسئولیت مدنی و اختیار دادگاه در حکم به جبران: ماده ۲ قانون مسئولیت مدنی مقرر می‌دارد: «در موردی که عمل واردکننده زیان موجب خسارت مادی یا معنوی زیان‌دیده شده باشد، دادگاه پس از رسیدگی و ثبوت امر، او را به جبران خسارت مزبور محکوم می‌نماید...» اهمیت این ماده در آن است که از مرحله شناسایی خسارت فراتر می‌رود و وارد حوزه صلاحیت و تکلیف دادگاه در صدور حکم می‌شود. به موجب این ماده، هرگاه ورود خسارت مادی یا معنوی احراز شود، دادگاه مکلف است نسبت به جبران آن تصمیم بگیرد. بنابراین، قانون‌گذار صرفاً به بیان یک اصل نظری بسنده نکرده، بلکه ضمانت اجرای قضایی آن را نیز مقرر داشته است. این امر برای مقالات تحلیلی بسیار مهم است؛ زیرا نشان می‌دهد خسارت معنوی در حقوق ایران تنها یک مفهوم اخلاقی یا دکترینال نیست، بلکه موضوعی با قابلیت مطالبه و صدور حکم قضایی است.

نکته مهم دیگر در ماده ۲ آن است که قانون‌گذار نحوه جبران را به صورت مطلق بیان کرده و آن را به شیوه خاصی محدود نکرده است. این اطلاق، زمینه را برای تنوع روش‌های جبران فراهم می‌سازد؛ اعم از پرداخت وجه، الزام به عذرخواهی، انتشار حکم، تکذیب عمومی، رفع اثر

از رفتار زیان‌بار یا هر اقدام مناسب دیگر. در نتیجه، ماده ۲ در کنار ماده ۱۰، یکی از مبانی اصلی انعطاف‌پذیری نظام حقوقی ایران در جبران خسارت معنوی محسوب می‌شود.

پ) ماده ۸ قانون مسئولیت مدنی و خسارت ناشی از انتشارات خلاف واقع: ماده ۸ قانون مسئولیت مدنی ناظر به وضعیتی است که شخص در اثر تصدیقات یا انتشارات مخالف واقع به حیثیت، اعتبارات یا موقعیت دیگری زیان وارد آورد. هرچند در متن این ماده لفظ «خسارت معنوی» به‌طور مستقل نیامده است، اما ماهیت زبانی که از رهگذر لطمه به حیثیت و اعتبار اشخاص پدید می‌آید، به‌روشنی در قلمرو خسارت معنوی قرار می‌گیرد. این ماده از این جهت بسیار مهم است که یکی از شایع‌ترین مصادیق نو و کلاسیک خسارت معنوی را هدف قرار داده است: نشر مطالب خلاف واقع و تخریب حیثیت اشخاص. اهمیت تحلیلی ماده ۸ در این است که نشان می‌دهد قانون‌گذار ایرانی، مدت‌ها پیش از توسعه رسانه‌های جمعی نوین و شبکه‌های اجتماعی، آثار حقوقی بیان کاذب، انتشار خلاف واقع و تخریب اعتبار را شناخته بود. این ماده، امروزه قابلیت انطباق گسترده‌ای با مصادیق جدید مانند انتشار اکاذیب در فضای مجازی، جعل محتوا، انتشار اخبار دروغ، نسبت‌های ناروا و تولید محتوای هتک‌آمیز دارد. بدین ترتیب، ماده ۸ را می‌توان یکی از حلقه‌های پیوند میان قانون مسئولیت مدنی و مسائل نوپدید حوزه رسانه و فناوری اطلاعات دانست.

ت) ماده ۹ قانون مسئولیت مدنی و تأکید بر زیان معنوی در روابط شخصی: ماده ۹ قانون مسئولیت مدنی نیز در زمره مواد مهم این قانون است. این ماده در مورد دختری که در اثر اعمال حیله، تهدید یا سوءاستفاده از زیردست بودن، حاضر به همخوابگی نامشروع شده باشد، حق مطالبه زیان مادی و معنوی را از مرتکب شناسایی می‌کند. هرچند این ماده ناظر به وضعیتی خاص است، اما اهمیت آن در این است که قانون‌گذار به‌طور صریح پذیرفته است که در چنین روابطی، زیان وارده صرفاً مادی نیست، بلکه شخصیت، عواطف، حیثیت و کرامت انسانی زیان‌دیده نیز مورد تعرض قرار می‌گیرد. از حیث تحلیلی، ماده ۹ نشان می‌دهد که در منطق قانون‌گذار ایرانی، خسارت معنوی تنها در حوزه‌های رسانه‌ای یا حرفه‌ای مطرح نیست، بلکه در روابط شخصی، خانوادگی، عاطفی و جنسی نیز قابل تحقق و مطالبه است. این امر از آن جهت مهم است که دامنه شناسایی خسارت معنوی را توسعه می‌دهد و بر این حقیقت تأکید می‌کند که هر جا شخصیت و حیثیت انسان آسیب ببیند، امکان مطالبه جبران وجود دارد؛ خواه این آسیب در نتیجه نشر اکاذیب باشد، خواه در نتیجه فریب، تهدید یا سوءاستفاده از موقعیت.

ث) ماده ۱۰ قانون مسئولیت مدنی: بی‌تردید ماده ۱۰ قانون مسئولیت مدنی مهم‌ترین ماده این قانون در بحث جبران خسارت معنوی است. این ماده مقرر می‌دارد: «کسی که به حیثیت و اعتبارات شخصی یا خانوادگی او لطمه وارد شود، می‌تواند از کسی که لطمه وارد آورده است، جبران زیان مادی و معنوی خود را بخواهد. دادگاه می‌تواند علاوه بر حکم به خسارت مالی، حکم به رفع زیان از طریق دیگر، از قبیل الزام به عذرخواهی و درج حکم در جراید و امثال آن بنماید.» اهمیت این ماده در دو سطح است. در سطح نخست، ماده ۱۰ اصل قابلیت مطالبه هم‌زمان زیان مادی و معنوی را تصریح می‌کند. در سطح دوم، قانون‌گذار به‌روشنی می‌پذیرد که جبران خسارت معنوی ممکن است تنها از طریق پول محقق نشود و لازم باشد دادگاه از روش‌های ترمیمی غیرمالی نیز استفاده کند. این ویژگی، ماده ۱۰ را به یکی از مترقی‌ترین مقررات حقوقی ایران در حوزه مسئولیت مدنی تبدیل می‌کند؛ زیرا به‌جای فروکاستن همه زیان‌ها به معادل پولی، به ماهیت خاص خسارت معنوی و ضرورت بازسازی حیثیت و آرامش زیان‌دیده توجه کرده است.

از دیدگاه نظری، ماده ۱۰ قانون مسئولیت مدنی یکی از روشن‌ترین مبانی پذیرش جبران ترمیمی در حقوق ایران است. در خسارت‌های معنوی، هدف همیشه صرف پرداخت مبلغی پول نیست؛ زیرا پول، به‌ویژه در آسیب‌های حیثیتی و عاطفی، غالباً توان اعاده کامل وضع پیشین را ندارد.

از همین رو، قانون‌گذار به دادگاه اجازه داده است که افزون بر خسارت مالی، از ابزارهایی مانند عذرخواهی رسمی، درج حکم در روزنامه، تکذیب عمومی یا هر وسیله مناسب دیگر برای رفع زیان استفاده کند. این رویکرد با ماهیت خسارت معنوی کاملاً سازگار است. برای مثال، اگر شخصی در روزنامه یا شبکه اجتماعی به ناحق مورد اتهام قرار گرفته باشد، صرف پرداخت وجه ممکن است از شدت آلام او بکاهد، اما لزوماً اعتبار اجتماعی وی را باز نمی‌گرداند. در چنین حالتی، انتشار تکذیبیه، عذرخواهی رسمی، درج حکم براءت یا رفع محتوای زیان‌بار می‌تواند اثر ترمیمی بیشتری داشته باشد. بنابراین، ماده ۱۰ نه تنها مستند قانونی اصل جبران خسارت معنوی است، بلکه از حیث روش‌شناسی جبران نیز جایگاهی ممتاز دارد.

قانون آیین دادرسی کیفری

در حوزه کیفری، یکی از مهم‌ترین مبانی قانونی مطالبه خسارت معنوی، قانون آیین دادرسی کیفری است. مطابق ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری، شاکی می‌تواند جبران تمام ضرر و زیان‌های مادی و معنوی و منافع ممکن‌الحصول ناشی از جرم را مطالبه کند. این ماده از این جهت اهمیت فراوان دارد که به صراحت، خسارت معنوی ناشی از جرم را در کنار خسارت مادی قابل مطالبه شناخته و بدین ترتیب، راه مطالبه مدنی در بستر دادرسی کیفری را نیز هموار کرده است. این تصریح، پاسخی روشن به کسانی است که می‌پندارند در فرض وقوع جرم، تنها مجازات مرتکب کافی است و زیان‌دیده حق مستقلی برای مطالبه خسارت معنوی ندارد؛ در حالی که ماده ۱۴ نشان می‌دهد مجازات کیفری و جبران مدنی دو نهاد متفاوت‌اند. مجازات با هدف حفظ نظم عمومی، تنبیه مجرم و پیشگیری اعمال می‌شود؛ اما جبران خسارت برای ترمیم وضعیت زیان‌دیده و کاهش آثار زیان بر اوست. بنابراین، محکومیت کیفری مرتکب، به‌خودی‌خود جایگزین جبران خسارت معنوی نمی‌شود.

قانون آیین دادرسی کیفری در عمل، زمینه را برای رسیدگی به طیف مهمی از خسارت‌های معنوی ناشی از جرم فراهم می‌سازد. جرایمی مانند توهین، افترا، نشر اکاذیب، تهدید، مزاحمت، افشای اسرار، هتک حرمت، تعرض به حریم خصوصی و برخی جرایم علیه عفت و اخلاق عمومی، غالباً بیش از آنکه خسارت مالی ایجاد کنند، به آبرو، شخصیت، حیثیت و آرامش روانی افراد لطمه می‌زنند. در این موارد، اگر زیان‌دیده ناچار باشد جدا از دادرسی کیفری، در فرآیندی مستقل و دشوار به دنبال اثبات مجدد همان خسارت باشد، حمایت مؤثر از وی تضعیف می‌شود. ماده ۱۴ این خلأ را تا حد زیادی جبران می‌کند. همچنین در نظام دادرسی کیفری، مفاهیمی مانند اعاده حیثیت، انتشار حکم و در برخی موارد اقدامات جبرانی مناسب، می‌تواند در راستای ترمیم خسارت معنوی تفسیر شود. به‌ویژه در جرایمی که با رسانه، افکار عمومی یا حیثیت اجتماعی اشخاص ارتباط دارند، دادگاه باید فراتر از مجازات کیفری، به بازسازی موقعیت اجتماعی بزه‌دیده نیز بیندیشد. این نگاه، با فلسفه حمایت از بزه‌دیده در حقوق کیفری نوین هم‌سو است.

در کنار نصوص قانونی، نظریات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در تبیین وضعیت حقوقی خسارت معنوی اهمیت دارند. در یکی از نظریات مشورتی سال ۱۳۶۵ اعلام شده است که مقررات مربوط به مطالبه ضرر و زیان مادی و معنوی از جمله ماده ۹ قانون آیین دادرسی کیفری سابق نسخ نشده و اصل ۱۷۱ قانون اساسی نیز به این‌گونه خسارات تصریح دارد؛ بنابراین، مطالبه ضرر و زیان مادی و معنوی ناشی از جرم، دارای جنبه قانونی است. هرچند نظریات مشورتی در شمار منابع الزام‌آور قضایی نیستند، اما از آنجا که بیانگر برداشت رسمی و تخصصی نهاد حقوقی قوه قضاییه‌اند، در کشف اراده مقنن و رفع ابهام‌های تفسیری نقش مؤثری دارند. این نظریه نیز مؤید آن است که حتی پس از انقلاب، مبانی قانونی پیشین مربوط به خسارت معنوی معتبر شناخته شده و با قانون اساسی جدید نیز تعارضی برای آن‌ها دیده نشده است.

قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲

هرچند قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ مستقیماً ناظر به جبران خسارت معنوی به معنای مدنی آن نیست، اما از حیث شناسایی ارزش‌های غیرمالی انسان اهمیت دارد. در این قانون و به‌ویژه در بخش تعزیرات، جرایمی مانند توهین، افتراء، نشر اکاذیب، قذف، افشای اسرار، مزاحمت، هتک حرمت و برخی تعرض‌ها به حیثیت و آبرو جرم‌انگاری شده‌اند. نفس جرم‌انگاری این رفتارها نشان می‌دهد که قانون‌گذار، حیثیت، شخصیت و آرامش روانی افراد را موضوع حمایت جدی می‌داند. با این حال، باید تأکید کرد که واکنش کیفری با جبران مدنی متفاوت است. ممکن است شخصی به سبب توهین یا نشر اکاذیب محکوم به مجازات شود، اما این مجازات لزوماً تمام آثار زیان‌بار وارد بر بزه‌دیده را از میان نمی‌برد. حیثیت از دست‌رفته، اضطراب ناشی از رسوایی اجتماعی، لطمه به روابط خانوادگی یا آسیب به اعتبار شغلی، ممکن است همچنان باقی بماند. از این رو، مجازات کیفری هرگز جایگزین کامل جبران خسارت معنوی نیست و باید در کنار آن، حق مطالبه مدنی زیان‌دیده نیز محفوظ باشد.

در تحلیل مبانی قانونی، باید به این نکته نیز توجه کرد که در موارد صدمات بدنی، دیه بیشتر ناظر بر جبران بدنی و جسمانی است و نه لزوماً تمام آثار معنوی و روانی ناشی از حادثه. هرچند در حقوق ایران، درباره امکان مطالبه مستقل خسارت معنوی در کنار دیه، بحث‌ها و اختلاف‌نظرهایی مطرح بوده است، اما از حیث تحلیلی نمی‌توان انکار کرد که بسیاری از صدمات جسمانی، افزون بر آثار بدنی، موجب رنج روحی، تحقیر، کاهش اعتماد به نفس، لطمه به زیبایی ظاهری، افسردگی یا اختلال در روابط اجتماعی می‌شوند. از این رو، رویکردی که دیه را تنها پاسخ کامل به تمام ابعاد زیان‌بنداند، در بسیاری از موارد با واقعیت انسانی و اجتماعی خسارت سازگار نیست. هرچند تعیین حدود این مطالبه نیازمند دقت و تفکیک میان جبران‌های مضاعف و جبران آثار مستقل است، اما اصل امکان توجه به جنبه‌های معنوی آسیب بدنی، با روح مواد قانون مسئولیت مدنی و اصل ۱۷۱ قانون اساسی قابل دفاع است. در نتیجه، خسارت معنوی در حوزه صدمات بدنی نیز نباید به‌طور پیشینی منتفی فرض شود.

قانون مطبوعات و قانون جرایم رایانه‌ای

در بحث تاریخی قوانین، گاه به تبصره ۱ ماده ۲۴ قانون مطبوعات مصوب ۱۳۵۸ استناد می‌شود که بر اساس آن، شاکی می‌توانست خسارت مادی و معنوی ناشی از جرم مطبوعاتی را مطالبه کند. هرچند این قانون بعداً با قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴ جایگزین شد و ماده ۳۰ قانون جدید جایگزین ماده ۲۴ سابق شد، و تبصره مزبور در متن جدید باقی نماند، اما حذف این تبصره را نمی‌توان به معنای انکار اصل خسارت معنوی در قلمرو مطبوعات دانست. علت آن روشن است: حتی اگر مقرر خاص قانون مطبوعات در این خصوص تغییر کرده باشد، همچنان قانون مسئولیت مدنی، اصل ۱۷۱ قانون اساسی و مقررات آیین دادرسی کیفری درباره ضرر و زیان ناشی از جرم به قوت خود باقی‌اند. بنابراین، خلأ یا سکوت نسبی در قانون مطبوعات جدید، اصل امکان مطالبه خسارت معنوی در جرایم و تخلفات مطبوعاتی را از بین نمی‌برد. به‌ویژه آنکه بسیاری از رفتارهای مطبوعاتی زیان‌بار، دقیقاً در قالب لطمه به حیثیت و اعتبار اشخاص قرار می‌گیرند و مشمول مواد ۱، ۸ و ۱۰ قانون مسئولیت مدنی‌اند.

در عصر دیجیتال، خسارت معنوی ابعاد تازه و بسیار گسترده‌تری یافته است. قانون جرایم رایانه‌ای و مقررات مرتبط با نشر اکاذیب، هتک حیثیت، دسترسی غیرمجاز، افشای داده‌ها و نقض حریم خصوصی، از جمله ابزارهای قانونی مهم برای حمایت از اشخاص در این حوزه‌اند. انتشار تصویر خصوصی، افشای اطلاعات شخصی، ساخت حساب جعلی، انتشار محتوای تحقیرآمیز، نسبت‌های ناروا در شبکه‌های اجتماعی

یا بازنشر گسترده اخبار کاذب، از مهم‌ترین مصادیق جدید خسارت معنوی‌اند که می‌توانند در زمانی کوتاه، آثار بسیار سنگین‌تری از بسیاری از اشکال سنتی هتک حیثیت بر جای گذارند. ویژگی فضای مجازی آن است که خسارت معنوی در آن، هم سریع‌تر، هم گسترده‌تر و هم ماندگارتر است. محتوایی که یکبار منتشر می‌شود، ممکن است بارها بازنشر گردد، در حافظه دیجیتال باقی بماند و برای مدت طولانی حیثیت و آرامش شخص را مخدوش سازد. از این رو، تفسیر پویا و روزآمد از مواد ۱، ۸ و ۱۰ قانون مسئولیت مدنی، در کنار مقررات کیفری و رایانه‌ای، برای پاسخ‌گویی به این مصادیق ضروری است. در چنین فضایی، جبران خسارت معنوی باید ترکیبی از اقدامات فوری بازدارنده، مانند حذف محتوا و توقف انتشار، اقدامات ترمیمی، مانند عذرخواهی و تکذیب، و در صورت لزوم پرداخت خسارت مالی برای تسکین آلام و جبران بخشی از آسیب‌های واردشده باشد.

رویه قضایی و پذیرش عملی جبران خسارت معنوی

رویه قضایی ایران نیز، علی‌رغم برخی تردیدها و نوسانات، در موارد متعددی جبران خسارت معنوی را پذیرفته است. از جمله در رأی از شعبه ۱۸۱ دادگاه کیفری دو تهران، شوهری که به همسر خود نسبت ناروا داده بود، به پرداخت مبلغی بابت ضرر و زیان معنوی محکوم شد. همچنین در پرونده‌ای که در دادگاه حقوقی یک سقز مطرح و سپس در شعبه سوم دیوان عالی کشور در تاریخ ۲۹/۵/۱۳۷۶ ابرام شد، دادگاه خواننده را به پرداخت مبلغی بابت ضرر و زیان معنوی ناشی از اغفال همسر خواهان و فروپاشی کانون خانواده محکوم کرد. این نمونه‌ها نشان می‌دهد که دادگاه‌ها در مواردی که لطمه‌های روحی، عاطفی، حیثیتی و خانوادگی شدید بوده، اصل جبران مالی خسارت معنوی را پذیرفته‌اند. علاوه بر این، در رأی شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دعوی مربوط به نشر اکاذیب و لطمه به حسن شهرت یک سردفتر، دادگاه تجدیدنظر با استناد به قاعده لاضرر، اصل ۱۷۱ قانون اساسی، قانون مسئولیت مدنی، قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان، قانون ثبت علائم و اختراعات، قانون مطبوعات و بند ۳ ماده ۹ قانون آیین دادرسی کیفری سابق، حکم به پرداخت مبلغی بابت ضرر و زیان معنوی و نیز عذرخواهی صادر کرد. استدلال دادگاه مبنی بر اینکه پرداخت مبلغی هرچند همواره جبران کامل این‌گونه زیان‌ها نیست، اما می‌تواند وسیله‌ای برای تشفی متضرر، تخفیف آلام و جبران بخشی از خسارت باشد، از نظر نظری نیز بسیار قابل توجه است.

در کنار پذیرش جبران مالی، برخی آرای قضایی بیشتر بر جبران غیرمالی خسارت معنوی تأکید کرده‌اند. نمونه‌ای از این رویکرد در رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۷۰۱۰۰۹۳۲ مورخ ۲۶/۸/۱۳۹۲ دیده می‌شود که بر اساس آن، در صورتی که متهم با نشر اکاذیب موجب کسر آبرو و حیثیت شاکی شده باشد، شاکی می‌تواند پس از صدور حکم محکومیت کیفری، در دادگاه حقوقی دعوی جبران خسارت معنوی مطرح کند و دادگاه می‌تواند برای جبران زیان معنوی واردشده، حکم به درج عذرخواهی در روزنامه کثیرالانتشار صادر نماید.

این دسته از آرا اهمیت زیادی دارند؛ زیرا نشان می‌دهند که رویه قضایی به تدریج به سوی فهمی ترمیم‌محور از خسارت معنوی حرکت کرده است. در این نگاه، هدف فقط تعیین مبلغی پول نیست، بلکه دادگاه می‌کوشد شیوه‌ای متناسب با نوع زیان انتخاب کند. اگر لطمه در عرصه عمومی و رسانه‌ای رخ داده است، جبران نیز باید تا حد امکان در همان عرصه و با همان برد اجتماعی واقع شود. این رویکرد، با ماده ۱۰ قانون مسئولیت مدنی و مفهوم اعاده حیثیت در اصل ۱۷۱ قانون اساسی کاملاً سازگار است.

نتیجه‌گیری

جبران خسارت معنوی در حقوق ایران، هم از منظر فقهی و هم از منظر قانونی، دارای مبنایی روشن و قابل دفاع است. در فقه اسلامی، قواعد عام مسئولیت و ضمان با هدف جلوگیری از بی‌پاسخ ماندن زیان‌های ناروا شکل گرفته‌اند. هرچند برخی قواعد مانند اتلاف در ظاهر بیشتر

ناظر به تلف مال هستند، اما ملاک اصلی ضمان، ورود زیان به یک ارزش مورد حمایت عقلایی است. بر این اساس، حیثیت، آبرو، اعتبار اجتماعی، شخصیت و آرامش روانی انسان نیز ارزش‌هایی قابل حمایت‌اند و نمی‌توان آن‌ها را از قلمرو حمایت شرعی و حقوقی خارج دانست. در نظام قانونی ایران نیز خسارت معنوی به‌صراحت مورد شناسایی قرار گرفته است. اصل ۱۷۱ قانون اساسی با اشاره مستقیم به «ضرر مادی یا معنوی» و پیش‌بینی جبران خسارت و اعاده حیثیت، یکی از مهم‌ترین مبانی قانونی در این زمینه به شمار می‌آید. اصل ۲۲ قانون اساسی نیز با مصون دانستن حیثیت اشخاص از تعرض، پشتوانه مهمی برای حمایت از حقوق غیرمالی انسان فراهم می‌کند. افزون بر این، قانون مسئولیت مدنی، به‌ویژه در مواد ۱ و ۱۰، زیان معنوی را قابل مطالبه دانسته و امکان استفاده از شیوه‌های گوناگون جبران را پیش‌بینی کرده است. بنابراین، نمی‌توان پذیرفت که حقوق ایران فاقد مبانی قانونی برای جبران خسارت معنوی باشد.

ماهیت خسارت معنوی با خسارت مادی تفاوت دارد و همین تفاوت اقتضا می‌کند که شیوه‌های جبران آن نیز متناسب و انعطاف‌پذیر باشد. پرداخت وجه نقد در بسیاری از موارد می‌تواند وسیله‌ای برای تسکین آلام، تشفی خاطر و جبران نسبی زیان‌دیده باشد، اما همیشه تنها یا بهترین راهکار نیست. گاه زیان‌دیده بیش از دریافت مبلغی پول، به اعاده حیثیت، عذرخواهی رسمی، تکذیب مطالب خلاف واقع، حذف محتوای زیان‌بار، انتشار حکم یا بازسازی اعتبار اجتماعی خود نیاز دارد. از این رو، جبران خسارت معنوی باید نگاهی ترمیم‌محور داشته باشد و متناسب با نوع لطمه و آثار آن تعیین شود. چالش اصلی در حقوق ایران، اصل قابلیت مطالبه خسارت معنوی نیست، بلکه دشواری‌های مربوط به اثبات، ارزیابی و تعیین میزان و شیوه جبران است. خسارت معنوی غالباً به‌سادگی قابل اندازه‌گیری نیست و ممکن است آثار آن در قالب اضطراب، افسردگی، تحقیر، بی‌اعتباری اجتماعی، اختلال در روابط خانوادگی یا کاهش اعتماد عمومی آشکار شود. بر همین اساس، دادگاه‌ها ناگزیرند با توجه به اوضاع و احوال هر پرونده، شدت رفتار زیان‌بار، گستره انتشار، جایگاه اجتماعی طرفین، آثار روانی و حیثیتی زیان و میزان تقصیر عامل زیان، تصمیمی عادلانه اتخاذ کنند. تدوین معیارهای روشن‌تر و ایجاد رویه قضایی منسجم می‌تواند از صدور آرای پراکنده و متعارض جلوگیری کند. در مجموع، جبران خسارت معنوی لازمه حمایت مؤثر از کرامت انسانی در نظام حقوقی است. شخصی که حیثیت، آبرو، اعتبار یا آرامش روانی او مورد تعرض قرار گرفته، تنها با مجازات مرتکب یا اعلام کلی حقانیت خود به وضعیت مطلوب باز نمی‌گردد. حقوق زمانی کارآمد و عادلانه خواهد بود که افزون بر حمایت از مال و جسم انسان، از شخصیت، حرمت و منزلت او نیز پشتیبانی کند. بر این اساس، توسعه منسجم نظریه جبران خسارت معنوی در حقوق ایران ضرورتی علمی، قضایی و اجتماعی است؛ ضرورتی که هم با مبانی فقهی سازگار است، هم با نصوص قانونی، و هم با اقتضائات عدالت در جامعه معاصر.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

Compensation for moral damage in Iranian law is not an exceptional, merely ethical, or doctrinally unstable institution; rather, it is grounded in a broad set of jurisprudential, statutory, and rational foundations that collectively support the protection of non-pecuniary dimensions of human

personality. Moral damage differs from material damage because it does not primarily affect property, economic interests, or tangible assets, but rather concerns dignity, honor, reputation, social credibility, psychological tranquility, family standing, privacy, emotional integrity, and other personality-based interests. Although such harms are often intangible and difficult to measure by financial criteria, this difficulty does not negate their legal reality. Iranian legal doctrine has long recognized that damage is not limited to economic loss, and that harm to honor, reputation, emotional interests, and personal dignity may constitute a compensable injury where the elements of liability are established (Jafari Langroudi, 1997; Parvin, 2001; Safaei, 1976). In this regard, moral damage must be understood as a genuine form of legally relevant injury, because the law cannot coherently protect human personality while leaving serious violations of reputation, emotional security, and social dignity without remedy. The conceptual foundation of this study is therefore based on the idea that civil liability is not confined to restoring economic equilibrium, but also serves the broader function of protecting human dignity, correcting wrongful interference with personality rights, and restoring, as far as possible, the injured person's moral and social position (Katouzian, 2007; Soltaninejad, 2015).

From the jurisprudential perspective, several general rules of Islamic law provide a strong basis for the compensability of moral damage. The rule of no harm, expressed through the maxim "la darar wa la dirar," is particularly significant because harm, in its rational and customary meaning, is not restricted to material deprivation or destruction of property. Harm may also consist of humiliation, defamation, disclosure of secrets, psychological distress, invasion of privacy, and destruction of social reputation. Jurists who define harm as the loss of what a person possesses, whether life, property, bodily integrity, or honor, provide a conceptual opening for including moral damage within the scope of compensable injury (Makarem Shirazi, 2003; Najafi Khansari, 1939). The famous narration concerning Samurah ibn Jundab is especially instructive, because the injury suffered by the Ansari man was not merely proprietary; it involved intrusion into domestic privacy, disruption of family tranquility, and violation of personal dignity (Al-Hurr al-Amili, 1988; Kulayni, 1984). Even if one accepts the view that the rule of no harm primarily negates harmful legal rulings and does not independently establish financial liability, it still invalidates wrongful harmful conduct and supports the use of complementary rules such as causation, destruction, deception, rational practice, and the prohibition of harassment to justify civil responsibility (Akhund Khorasani, 1994; Fazel Tuni, 1991; Naeini, 2000). Thus, the rule of no harm functions not only as a negative principle but also as a normative foundation for refusing to leave serious moral injuries without legal response.

Other jurisprudential rules also reinforce the possibility of compensating moral damage. The rule of destruction, although traditionally formulated in relation to property, may be interpreted purposively as a rule against destroying any legally and rationally protected value belonging to another person. Reputation, dignity, professional credibility, and psychological peace are not material objects, but they are real social and personal values; their destruction may produce consequences more serious than many financial losses (Hekmatnia, 2007; Katouzian, 1991). Similarly, the rule of causation is highly relevant because many forms of moral damage arise indirectly, especially through rumor, defamation, publication of false information, incitement, or digital dissemination. In such cases, the wrongdoer may not directly "destroy" a tangible object, but by creating the cause of reputational collapse or psychological distress, the harm is customarily attributed to him. The rule of deception also supports liability where one person, through fraud, concealment, false representation, or abuse of trust, places another in a situation that causes moral, emotional, or reputational injury (Al-Hurr al-Amili, 1988; Kulayni, 1984). The rule of negation of

hardship further strengthens the argument, because serious moral damage may place the victim in social, psychological, professional, or familial hardship that the law should not perpetuate through inaction (Marashi, 1991). Moreover, the principle that the blood of a Muslim must not be rendered futile may be understood, at the level of rationale, as reflecting a broader commitment that fundamental human rights should not remain unanswered when violated (Kulayni, 1984; Tusi, 1946). These rules, taken together, show that moral damage is compatible with the internal logic of Islamic jurisprudence.

The rational and ethical foundations of moral-damage compensation are equally important. The practice of rational persons, or *bina-ye uqala*, has a central place in Islamic legal reasoning where no specific textual ruling exists, provided that it has not been rejected by the Sharia. Rational societies generally regard defamation, humiliation, invasion of privacy, disclosure of secrets, false accusation, and public degradation as real injuries, even where no material asset is lost. This rational practice is particularly valuable because the forms of moral damage change over time: in earlier periods, harm to reputation might occur through oral slander or written accusation, whereas today it may occur through mass media, social networks, digital impersonation, disclosure of personal data, or viral publication of degrading content. A legal system that protects only traditional forms of honor while ignoring new forms of reputational and psychological harm would fail to respond to contemporary social realities. The doctrine of rational practice therefore allows the law to preserve its normative foundations while adapting to new modalities of injury (Bojnourdi, 1989; Feyz, 2005; Naraq, 1996). Human dignity and the prohibition of harming a believer also provide deeper normative grounds. In Islamic legal thought, the human person is not merely an economic actor but a bearer of honor, dignity, family standing, emotions, religious identity, and social personality. Consequently, insult, accusation, mockery, disclosure of private matters, and reputational destruction cannot be treated as merely subjective discomfort; they are violations of personality and dignity. This supports the view that compensating moral damage is not an act of charity or judicial sympathy, but a requirement of justice and legal responsibility (Makarem Shirazi, 2003; Mohaqiq Damad, 2006; Tabatabaei, 1995).

At the statutory level, Iranian law explicitly recognizes moral damage. Article 171 of the Constitution of the Islamic Republic of Iran is the most direct constitutional basis, because it expressly refers to “material or moral damage” arising from judicial fault or error and requires compensation and restoration of reputation. Its significance is not limited to judicial liability; it confirms that the highest legal instrument of the country recognizes moral damage as a legally compensable category. Article 22 of the Constitution also protects dignity, life, property, rights, residence, and occupation from unlawful interference, thereby placing reputation and personal dignity alongside other fundamental protected interests. At the level of ordinary legislation, the Civil Liability Act of 1960 is the most important legal foundation. Article 1 expressly recognizes liability for conduct that injures life, health, property, freedom, dignity, commercial reputation, or any other legally protected right and causes material or moral damage. Article 2 gives the court authority to order compensation once the damage is established. Articles 8 and 10 are especially important in relation to reputational harm, false publications, injury to personal or family dignity, and non-monetary remedies such as apology and publication of the judgment. These provisions demonstrate that Iranian law does not restrict compensation to money and recognizes restorative remedies suited to the nature of moral damage (Fayouzi, 2000; Ghasemzadeh, 2009; Katouzian, 2007; Soltaninejad, 2001). In criminal procedure, Article 14 of the Criminal Procedure Code also permits claims for material and moral losses arising from crime, confirming that punishment of the offender does not replace the victim’s independent

right to reparation (Akhundi, 1997; Faqih Nakhjiri, 1972). Accordingly, the principal problem in Iranian law is not the absence of a legal basis, but the practical difficulty of proof, assessment, quantification, and consistent judicial implementation.

In conclusion, the analysis shows that compensation for moral damage in Iranian law rests on a defensible and multidimensional foundation. Jurisprudential rules such as no harm, destruction, causation, deception, negation of hardship, rational practice, and respect for human dignity collectively support the proposition that injuries to reputation, honor, psychological peace, privacy, and personality should not remain without remedy. Statutory law also confirms this position through constitutional protections, the Civil Liability Act, and criminal-procedural provisions that recognize moral damage and authorize both monetary and non-monetary forms of reparation. Nevertheless, the main challenge lies in implementation: courts must determine how moral injury is to be proven, how its intensity is to be evaluated, how compensation should be calibrated, and when non-monetary remedies such as apology, publication of judgment, correction of false information, removal of harmful content, or restoration of reputation are more appropriate than financial awards. A coherent theory of moral-damage compensation in Iranian law therefore requires moving beyond the question of whether such damage is compensable and focusing instead on developing judicial criteria that reflect the seriousness of the injury, the degree of fault, the scope of publication, the social position of the victim, the duration of the harm, and the most effective method of restoration. Such an approach is necessary for a legal system that seeks not only to protect property and bodily integrity, but also to safeguard human dignity, personality, reputation, and moral security in contemporary society.

References

- Akhund Khorasani, M. K. (1994). *The Sufficiency of Legal Theory*. Islamic Publishing Institute.
- Akhundi, M. (1997). *Criminal Procedure* (2nd ed., Vol. 1). University Jihad.
- Al-Hurr al-Amili, M. i. H. (1988). *Means of the Shia*. Al al-Bayt Institute.
- Atef al-Naqi, M. (1991). *Liability Arising from Personal Acts* (3rd ed.). Oueidat Publications.
- Bojnourdi, H. (1989). *Jurisprudential Maxims* (2nd ed., Vol. 1). Esmailian Publications.
- Emami, S. H. (1999). *Civil Law* (20th ed.). Islamiyyah Bookstore.
- Faqih Nakhjiri, H. (1972). *Private Claims in Criminal Courts*.
- Fayouzi, S. (2000). *Civil Liability in Iranian Law*. Mizan.
- Fazel Tuni, A. i. M. (1991). *The Complete Treatise on Principles of Jurisprudence*. Majma al-Fikr al-Islami.
- Feyz, A. (2005). The Custom of Rational People. *Journal of Islamic Azad University, Science and Research Branch*.
- Ghasemzadeh, M. (2009). *Obligations and Non-Contractual Civil Liability* (8th ed.). Mizan Publishing.
- Hekmatnia, M. (2007). *Civil Liability in Imami Jurisprudence*. Research Institute for Islamic Culture and Thought.
- Jafari Langroudi, M. J. (1989). *Legal Terminology*. Ganj Danesh.
- Jafari Langroudi, M. J. (1997). *Comprehensive Legal Dictionary*. Ganj Danesh.
- Katouzian, N. (1991). *Civil Liability in Iranian and French Law*. University of Tehran Press.
- Katouzian, N. (2007). *Non-Contractual Liability* (Vol. 1). University of Tehran Press.
- Khomeini, S. R. (1994). *Subtle Pearls on the Rule of No Harm* (2nd ed.). Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Kulayni, M. i. Y. (1984). *Al-Kafi* (2nd ed., Vol. 5 and 7). Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Majlisi, M. B. (1983). *Seas of Lights*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Makarem Shirazi, N. (2003). *Jurisprudential Maxims*. Dar al-Ilm.
- Marashi, M. H. (1991). Blood Money and the Losses Arising from It. *Judicial and Legal Journal of the Judiciary*(1).
- Moein, M. (1996). *Persian Dictionary* (Vol. 10). Sepehr Publications.
- Mohaqiq Damad, M. (2006). *Jurisprudential Maxims: Civil Section* (14th ed.). Islamic Sciences Publishing Center.
- Naeini, M. H. (2000). *The Goal of the Seeker in the Commentary on Al-Makasib*. Islamic Publishing Institute.
- Najafi Khansari, M. (1939). *The Goal of the Seeker* (Vol. 2). Mortazavi Publications.
- Naraq, A. i. M. (1996). *Benefits of the Days in Explaining the Maxims of Rulings*. Publishing Center of the Islamic Propagation Office.
- Parvin, F. (2001). *Moral Damage in Iranian Law*. Qoqnoos Publishing.
- Safaei, H. (1976). *New Concepts and Criteria in Civil Law*. Research Center.

- Soltaninejad, H. (2001). *Civil Liability for Moral Damage*. Noor al-Thaqalayn.
- Soltaninejad, H. (2015). *A Comparative Study of Moral Damage*. Mizan Publishing.
- Tabatabaei, S. M. H. (1995). *Al-Mizan in the Exegesis of the Quran* (5th ed., Vol. 19). Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers of Qom.
- Tusi, M. i. H. (1946). *Refinement of the Rulings* (4th ed., Vol. 10). Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Zabidi, M. (1994). *The Bride's Crown* (Vol. 6). Dar al-Hidayah.